

۱۸ : سورة الكهف

۱۱۰ آیت

سوره الكهف بمعنی فصل غار

سپاره پانزدهم و شانزدهم (۱۵ و ۱۶)

(سورۃ الکہف مکیہ وھی مائتہ وعشر آیات واثنا عشر رکوعاً)
(سورۃ کہف درمکہ نازل شدہ و آن یکصدو دہ آیت ودوازده رکوع است)



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝

آغاز میکنم بنام خدائیکہ بی اندازہ مہربان نہایت بارحم است



الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَنْزَلَ عَلٰی عَبْدٍ وَّ

ہمہ ستایش آن خدای راست کہ فرو فرستاد بر بندہ خود

الْکِتٰبَ وَ لَمْ یَجْعَلْ لَّہٗ عِوَجًا ۝۱

کتاب و پیدانکرد دروی هیچ کجی

تفسیر : مستحق ستایش اعلیٰ و مستوجب بہترین شکر تنہا خدائی است کہ بر مقرب ترین بندہ خود (محمد رسول اللہ ص) کتاب مقدس و اکملی را فرو فرستاد و بدین وسیلہ مردمان زمین را با بزرگترین نعمت مشرف و ممتاز فرمود ، بیشک هیچ سخن کج درین کتاب موجود نیست ، عبارات آن منتہا در جہ سلیس و فصیح ، اسلوب بیان آن نہایت موثر و بلیغ تعلیم آن خیلی معتدل و مناسب ہر عصر و ہر طبیعت و مطابق عقل سلیم و خالی از افراط و تفریط است .

قِيْمًا لِّيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيْدًا مِّنْ لَّدُنْہٗ

فرستاد اورا راست تا بترساند از عقوبت سخت از نزد خدا

تفسیر : از آن آفت سختی کہ درد دنیا و یا آخرت از طرف خداوند قہار (ج) بہ تکذیب کنندگان آمدنی است این کتاب آگاہی میدہد .
تنبیہ : بعضی «قیماً» را بہ معنی «مستقیم» گرفتہ و آنرا تاکید مضمون سابق قرار دادہ اند - یعنی ہر چند غور ودقت کنید ، بقدر موئی ہم در آن کجی نخواہید یافت اما (فراء) این کلمہ را قرار ذیل معنی کردہ است «قیماً علی سائر الکتب السماویۃ» یعنی مہر کنندہ بر صحت و تصدیق تمام کتب سماویہ و نگہدارندہ تعلیمات اصولی آنها درد دنیا و ابو مسلم گفتہ «قیماً بمصالح العباد» یعنی متکفل تمام مصالح بندگان و درست کنندہ معاش و معاد آنهاست - بہر حال ہر معنی کہ از آن گرفتہ شود در صداقت آن شبہہ نیست .

وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ

و تا مژده دهد مسلمانان را که میکنند

الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا ﴿٥﴾

کارهای شایسته باینکه ایشان راست هزد نیک

مَا كَثَبْنَ فِيهِ أَبَدًا ﴿٦﴾

باشندگان در آن همیشه

تفسیر : ظاهرآمراد از آن معاوضه آخرت یعنی جنت است که در آنجا مؤمنین قانتین را خوشی دائمی و راحت ابدی نصیب میشود .

وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ

وتا بترساند آنانرا که گفتند گرفته است خدا

وَلَدًا ﴿٧﴾

فرزند

تفسیر : در تجویز کردن اولاد برای خدای سبحان نسبت به همه کفار نصاری زیادتر مقدم و مشهور می باشند و چنانکه از احادیث شریفه ظاهر میشود تابعین قرآن با ملل نصرانی تا روز قیامت به مجادله و مخاصمه پیش می آیند بازهم کلمات عمومی این آیت شامل بعض فرقه های دیگری هم میشود مثل یهود که عزیر (ع) را پسر خدا گفتند و یا بعض مشرکین که ملائکه الله را دختران خدا خواندند - گویا در این آیه مشرکانی را که برای خدا (ج) گمان اولاد میکنند عموماً و نصاری را خصوصاً اخطار و تنبیه می فرماید .

مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا ابَاءٌ لَهُمْ ط

نیست ایشانرا به آن هیچ دانش و نه پدران ایشانرا

كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ ط

عجب بزرگ است سخنی که بیرون می آید از دهن های ایشان

إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا

نمی گویند مگر دروغ

تفسیر: از هر نوع تحقیق و اصول علمی بی بهره اند. آباء و اجداد آنها نیز از آن آگاهی نداشتند و این امر خیلی ناگوار و زشت است که این مردم در تقلید پدران خویش کور کورانه چنین حرفهای ناپسندیده را بر زبان می آورند - گویا این مردم از مقام قدوسیت و سبوحیت خداوند تعالی اطلاعی ندارند که در برابر ذات کبریائی او چنین گستاخی ها می کنند و از آن قطعاً نمی شرمند بجای آنکه به جستجوی دلایل و براهین افتند دنبال سخنهای دروغ ظاهر البطلان میگردند و چون در ثبوت پندار شان از آنها دلیلی خواسته شود گویند که این يك راز مذهب است و عقل انسان آنرا ادراك کرده نمی تواند.

فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ مُّقِرٌّ عَلَىٰ آثَارِهِمْ

پس مگرتو کشنده ئی نفس خود را بر پی ایشان

إِنْ لَمْ يُوِّمُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسْفًا ٦

اگر ایمان نیارند باین سخن از جهت اندوه

تفسیر: اگر این کافران اوامر قرآن را قبول نکنند، تو در غم آنها خود را هلاک مساز زیرا وظیفه تبلیغ و دعوت را ادا کرده و انجام خواهی داد اگر کسی قبول نکند نباید اینقدر دلگیر و غمگین شوی و مناسب نیست که افسوس نموده کوئی با وجود اینقدر کوشش چرا کامیابی به دست نیامد؟ زیرا در هر حال تو کامیابی چه کارهائی را که برای رهبری و تبلیغ مردم از رهگذر شفقت و همدردی بجا می آری وسیله ترقی مراتب و بلندی مدارج تست اگر اشقیاء قبول نکنند نقصان به خود آنهاست.

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا

هر آینه ما ساخته ایم هر چیز را که بر زمین است آرایش آن

لِنَبِّلُوهُمْ أَيْهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ⑦

تا امتحان کنیم ایشانرا کدام کس از ایشان نیکوتر است در عمل

تفسیر : بطرف رونق و زیبایی دنیا می شتابد و یا آنرا گذاشته به آخرت جنگ میزند - در بعضی روایات است که ابن عمر سوال کرد «یا رسول الله» «احسن عملاً» کدام مردم اند ؟ فرمود «احسنکم عقلاً و اورعکم عن محارم الله و اسرعکم فی طاعته سبحانه» (کسیکه دارای بهترین عقل و دانش باشد و از حرام پرهیز کننده تر و در طاعت خدای تعالی شتابنده تر باشد .)

وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا ⑧

وهر آئینه ماگرداننده ایم آن چیز را که بروی است میدان هموار بی گیاه

تفسیر : روزی فرارسد که همه گیاهها ، سبزهها و درختان و غیره را از میان برده زمین را یک میدان هموار و بی آبادی خواهیم ساخت کسانی که دلباخته زیب و زینت آن اند به خوبی بدانند که این جلوه و رونق دنیا باقی ماندنی نیست - اگر تمام وسایل لذایذ مادی دنیا در دست تصرف شما قرار داشته باشد و از نقطه نظر ترقیات مادی ، تمام زمین را گلزار نمائید در صورتیکه از هدایت آسمانی و دولت روحانی تهیدست باشید ، با سرور و طمانیت حقیقی و نجات و فلاح ابدی هم آغوش شده نمیتوانید - ظفر و کامیابی سرمدی نصیب کسانی است که مسرت فانی و بی ثبات دنیا را قربان خوشنودی مولای حقیقی خود میکنند و در راه حق از هیچ سختی نمی اندیشند و از تخویف و ترهیب جباران فوی و مقتدران عالم قدم شان نیلغزد - به همین مناسبت قصه اصحاب کهف را بیان می فرماید .

رسول کریم (ص) را تسلی داد که تو در غم آن بدبختان خود راملول و اندوهگین مکن و به زندگی و عشرت دنیا ئیکه این مردم به آن مغرور شده حق را پایمال میکنند دل میند زیرا زود باشد که این زندگی فنا پذیرد و این دنیا تماماً به یک میدان هموار و خاره تبدیل گردد و بالاخر باز گشت همه بسوی خداست و آن روز ، روز انجام تمام مخاصمه ها و مجادلهها خواهد بود .

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ

آیا پنداشتی که اصحاب کهف

وَالرَّقِيقِ كَانُوا مِنَّا عَجَبًا ⑨

و رقیم بودند از جمله نشانهای عجیبها

تفسیر : اگر از نقطه نظر قدرت عظیمه الهی (ج) به قصه اصحاب کھف که بعد از این ذکرش می آید غور شود چندان حادثه عجیب و حیرت انگیزی نخواهد بود چه زمین و آسمان ، آفتاب و ماهتاب و غیره را خلق نمودن نظام متین آنها را نکه داشتن ، انسان ضعیف البنیان را بر همه فضیلت دادن ، از جمله انسانها انبیاء را برگزیدن ، اقوام قلیل و غیر مجموز را در مقابل اقوام متکبر و با اقتدار غلبه بخشیدن ، حضرت خاتم الانبیاء و رفیق غار او حضرت ابوبکر صدیق (رض) را از محاصره دشمنان نجات و در غار «ثور» سه روز پناه دادن و دشمنان ایشان را با وصف تعاقب و رسیدن به دهن غار ناکام گردانیدن و بالاخر یک عده مردمان بی خانمان و بی وسیله اعراب را در مدت کمی بر تمام جزیره العرب و بلکه بر اکثر حصص شرق و غرب دنیا غالب و منصور ساختن از وقائعی است که نسبت به قصه «اصحاب کھف» به مراتب مهم تر و محیر العقول تر می باشد .

سبب نزول قصه کھف اینست که یهود به قریش مشوره داده بودند که امتحاناً از محمد (ص) سه سوال کنند : اول روح چیست ؟ دوم قصه اصحاب کھف چه بود ؟ سوم سرگذشت ذوالقرنین چه بود ؟ چون قصه اصحاب کھف دارای کیفیات عجیب و واقعات غریب بود آنها اهمیت مخصوصی به آن دادند - ازین سبب خاطر نشان شد که آنقدر عجیب نیست که شما می پندارید بلکه نشانات قدرت الهی (ج) به مراتب عجیب تر و غریب تر از آن موجود است پس از آن قصه «اصحاب الکھف» را اول مجملآ و سپس مفصلاً بیان فرمود - گویند که این چند نو جوان رومی در عهد کدام پادشاه ظالم و جبار زیست میکردند که نامش را بعضی «دقیانوس» گفته اند این پادشاه در بت پرستی ذوق فراوان داشت و به جبر و اکراه بت پرستی را شیوع میداد - مردمان از خوف ایذاء و عذاب او و یا بطمع منافع چند روزه دنیوی مذاهب خود را ترک گفته به بت پرستی پرداختند - درین حال چند نفر جوانیکه از خاندان های بزرگ و اراکین سلطنت شمرده میشدند باین فکر افتادند که به سبب خوشنودی مخلوق رضای خالق را از دست دادن زبیده نیست پس به سببی که دلهای آنها از نور ایمان و تقوی و ترس خدا (ج) مملو بود و حق تعالی به آنها از دولت صبر و ثبات و توکل و انقطاع بهره وافی داده بود بحضور پادشاه هم نعره مستانه «لن ندعوا من دونه اله القدلنا اذ شططا» زدند و بدین وسیله مظاهره جرئت و استقلال عقیده نموده سائرین را مبهوت و حیران ساختند پادشاه از یک طرف به جوانی آنها ترحم کرده و از جانب دیگر مشاغل و مصالح مانع آمد که آنها را دفعتاً بکشد - بنابراین به آنها چند روز مهلت داد تا در کار خود غور و نظر ثانی کنند - آنها پس از مشوره فیصله نمودند که بهر حال خطر متوجه ماست که خواه مخواه از جبر و تشدد او عاجز و مغلوب شده قدم ما خواهد لغزید . پس مصلحت اینست که در نواحی شهر به کدام غار کوه پنهان شویم (و برای برگشتن به شهر انتظار موقع مناسب را بکشیم) بنائید اقدام خود دعا کردند که «خداوندا ! به رحمت خاص خود با ما کارسازی کن و ما را براه رشد و هدایت رهنمونی فرما و سرانجام کار ما را درست گردان » - بالاخر از شهر بر آمده در یکی از کوه های قریب شهر پناه گزین شدند و از بین خود یکی را تعیین کردند که تبدیل وضع نموده وقتاً فوقتاً به شهر برود تا ضروریات شان را خریده احوال و اخبار شهر را با خود بیاورد - شخصیکه از جمله آنها برین کار مامور بود روزی خبر آورد که «امروز در شهر جاسوسان حکومت به تجسس ما میگردند و خویش و اقارب ما را مجبور

خواهند کرد که پناهگاه ما را نشان بدهند» درین مذاکره بودند که ناگهان به قدرت الهی (ج) برایشان خواب مستولی گردید. گویند که تعاقب کنندگان هر قدر جستجو کردند سراغ آنها را نیافتند، ناامید شده دست از تعقیب کشیدند. پادشاه امر کرد که بریک لوحه سربی اسمای این جوانان را باحالات و کوائف شان نوشته درخزانه محفوظ دارند تا نسلهای آینده بدانند که تنی چند به طور حیرت انگیزی مفقودالآثر شده شاید درآینده کدام اثری از آنها پدید آید و یگان واقعات عجیب منکشف گردد. در مذهب آن جوانها اختلاف است - بعضی گفته اند که «نصرانی یعنی پیروان دین اصلی مسیحی بودند» - اما ابن کثیر از قرائن این فکررا ترجیح داده است که واقعه اصحاب کھف پیش از حضرت مسیح (ع) واقع شده والله اعلم -

تنبیه: «رقیم» غار کوه را گویند و به معنی «مرقوم» هم می آید یعنی چیزی نوشته شده - دریک روایت مسند عبد ابن حمید که آنرا حافظ علی شرط البخاری از ابن عباس نقل کرده چنین است که «اصحاب کھف» و «اصحاب رقیم» دولقب است تنها از یک جمعیت - لقب ایشان باصحاب کھف از باعث آنست که در غار پناه برده بودند و اصحاب رقیم از سببی است که بر یک تخته اسماء و صفات و دیگر واقعه آنها نگاشته و محفوظ داشته شده بود - مگر مترجم محقق (رحمه الله) معنی اول را گرفته است و در هر صورت «اصحاب کھف» و «اصحاب رقیم» را محض یک جمعیت قرار داده است - رای بعضی علماء آن است که قصه «اصحاب رقیم» در قرآن مذکور نشده چون بسیار تعجب آور بود لهذا در ضمن «اصحاب کھف» به آن اشاره شد و فی الحقیقه «اصحاب رقیم» (پناه گزینان غار) عبارت از آن سه شخص اند که از شدت باران در غار پناه بردند و دهن غار در اثر سقوط سنگ بزرگی مسدود شد و برای نجات ازین حادثه هر کدام آنها مقبول ترین عمل عمر خود را اظهار و به حق تعالی دعا و التجا نمودند، در اثر آن به تدریج دهن غار باز گردید - امام بخاری بعد از ترجمه «اصحاب کھف» از «حدیث الغار» بحث علیحده نموده و در آن قصه این سه شخص را مفصلاً درج کرده و شاید به همین واقعه اشاره کرده است که «اصحاب رقیم» ایشانند «طبرانی» و «بزار» باستناد حسن از نعمان ابن بشیر مرفوعاً روایت کرده اند که چون رسول الله (ص) «رقیم» را ذکر میفرمود قصه این سه شخص را بیان میکرد - والله اعلم .

إِذْ أَوَى الْفِتْيَةَ إِلَى الْكَهْفِ

چون آرام گرفتند جوانان به غار

فَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً

پس گفتند پروردگارا بده ما را از نزد خود بخششی

وَهِيَ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشْدًا ۱۰ فَضْرَبْنَا

و آماده ساز برای ما در کارماد رستی (راه یابی) پس بوده گذاشتیم

عَلَىٰ إِذْ أَنبَهُمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ

بر گوش ایشان در در غار سالی

عَدَدًا ۱۱

چند (سالهای شمرده شده)

تفسیر: ایشان را چنان مست خواب راحت نمود که سالهای درازی در آن غار به خواب رفتند و گوشه های شان از شنیدن اخبار دنیا فارغ بود.

ثُمَّ بَعَثْنَهُمْ لِتَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ

باز برانگیختیم ایشانرا تا معلوم کنیم کدام يك ازدو گروه

أَحْصَىٰ لِمَا لَبِئُوا أَمَدًا ۱۲

یاد داشته است مقدار مدتی را که درنگ کرده اند

تفسیر: حق تعالی (ج) بعد از سالهای دراز آنها را بیدار کرد تا واضح گردد که از جمله کسانی که در مدت خواب آنها اختلاف دارند نظر کدام يك مقرون به صواب است؟ ظاهر است که چون بعد از چنین خواب دراز آنها بیدار شدند طبعاً بین خود خفتگان و نیز میان دیگر بینندگان اختلاف برپا میشود، کسی راجع به خواب آنان بمدت کم و کسی به عرصه درازتر نظریه خواهد داشت - کسی آنها اقرار و کسی چنین حادثه را مستبعد دانسته از آن انکار خواهد ورزید - بنابراین غرض از بیدار کردن آن ها این بود که کدام گروه راجع به ایشان به حقیقت صحیح میرسد و از آن مسئله به حقیقت «بعث بعد الموت» پی میبرند؟ زیرا این موضوعی بود که مردمان آن عصر در آن باره مناظره و مجادله میکردند.

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ

ما میخوانیم بر تو خبر ایشانرا براستی

إِنَّهُمْ فِيهَا آمِنُونَ ابْرِيهِمْ وَزَادْنَاهُمْ

هر آئینه ایشان جوانی چند بودند که ایمان آوردند به پروردگار خود و بیفزودیم ایشان را

هُدًى ۱۳

هدایت

تفسیر: یعنی درجه بلندتر از ایمان برای شان ارزانی فرمود که درجه اولیاء است.

وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ

و بستیم بر دلهای ایشان (یعنی استوار ساختیم)

تفسیر: استوار و ثابت قدم نگمداشت که سخن خود را واضح گفتند.

إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ

چون ایستادند پس گفتند پروردگار ما همین پروردگار آسمانها

وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ

و زمین است هرگز پرستش نمی کنیم بجز وی

إِلَيْهَا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا ۱۴

معبودی را هر آئینه گفته باشیم آنگاه سخن دور از عقل (دروغ)

تفسیر : هنگامیکه «رب» و معبوداوست دیگر کس را معبود گردانیدن
بیخردی است۔ «ربوبیت» و «الوہیت» هر دو مخصوص باری تعالی است۔

هَؤُلَاءِ قَوْمًا اتَّخَذُوا مِن دُونِهَا

اینها قوم ما هستند که گرفتند به جز خدا

الِإِلهَةِ لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطٰنٍ

معبودان چرا نمی آرند بر ثبوت آن معبودان دلیلی

بَيِّنٍ ط فَمِنْ أَظْلَمِ مِمَّنْ افْتَرَىٰ

واضح پس کیست ستمگارت از کسیکه بر بست

عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ۝۱۵ ط

بر خدا دروغ را

تفسیر : چنانکه موحدین در توحید الہی (ج) دلائل روشن و ثابت در دست دارند اگر مشرکین در دعوی خود راست باشند ، چرا دلیل واضح نمی آرند؟ و هرگز دلیلی آورده نمی توانند چرا که دروغ را حقیقت و اساسی نیست دروغی بزرگتر ازین چیست که در مقابل خدا (ج) شریک قرار داده شود؟

وَإِذَا عٰتَزَلْتُمْهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ

و چون یکسو شوید ای یاران از آن کافران و یکسو شوید از آنچه میپرستند ایشان

إِلَّا اللَّهُ فَأَوَّا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ

بجز خدا پس آرام گیرید به غار تا وسیع کند بر شما

رَبِّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئُ لَكُمْ

پروردگارشما از بخشایش خود و مهیا سازد برای شما

مِنْ أَمْرِكُمْ مَرِّفَقًا ﴿١٦﴾

در کار شما منفعت را

تفسیر : چون از دین مشرکین خودداری نمودیم باید ظاهراً هم از آنها دوری کنیم ، همانطور که از معبودان باطل آنها کناره جستیم ، باید از تمام جهات چشم امید بر بندیم و تنها به طرف معبود خود رجوع کنیم و محض از او امیدوار رحمت و تلافی باشیم - پس ازین مشوره به غار کوه پناه گزیدند .

وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ نَزُورًا

ومی بینی (ای بیننده) روشنی آفتاب را وقتی که طالع شود میل کند

عَنْ كُهُفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا

از غار ایشان به جانب راست و چون

غَرَبَتْ نَقَرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ

غروب کند تجاوز میکند از ایشان به جانب چپ

وَهُمْ فِي فُجُوءِهِمْ مِنْكَ مِنْ

و ایشان در گشاده می اند از غار این از

آيَةُ اللَّهِ ط

نشانه‌های خداست

تفسیر : خدای تعالی بقدرت کامله خود آنہارا بہ چنین جای رهنمونی کرد کہ مامون ومطمئن بودہ راحت کنند ، طوریکہ نہ تنگی جای باعث زحمت ایشان شود و نہ حرارت آفتاب موجب گزند شان گردد . قسمت داخلی غار وسیع و ہوا دار بود . چنانکہ ابن کثیر نگاشتنہ کہ « چون رخ بہ شمال بود وضع وموقعیت آن چنان بود کہ بقدر لزوم از اشعہ آفتاب مستفید می شد و حرارت آن موجب زحمت نمیگردید . »

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ ۚ وَمَنْ

هر کہ را زہ نماید خدا پس او راہ یافتہ است و ہر کرا

يُضِلُّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرِيدًا ۚ

گمراہ کند پس ہرگز نیابی او را ہیچ دوست راہنمایندہ

تفسیر : ہمہ رهنمائی ظاہری و باطنی بہ تصرف واختیار اوست . قدرت نمائند ہنگامیکہ دنیا بہ طرف گمراہی روان بود «اصحاب کہف» را چگونہ براہ ہدایت ثابت قدم و مستقیم نگہ داشت و در ظاہر نیز آنان را بطرف غار عجیبی رهنمونی نمود .

و تَحْسِبُهُمْ آيِقَاطًا وَهُمْ رُقُودٌ ۚ

و پنداری ای بینندہ ایشان را بیدار و ایشان خفته اند

وَ نَقَلِبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ

و میگردانیم ایشان را بچانب راست و جانب

الشِّمَالِ ۚ وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ رَاْعِيهِ

چپ و سگ ایشان کشادہ است بازوہای خود را

بِالْوَصِيدِ ۚ لَوِ اطَّلَعَتْ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتُ

برعقبہ دروازہ اگر اطلاع یابی برایشان البتہ رو بگردانی

مِنْهُمْ فِرَارًا وَكَلْبَتٍ مِنْهُمْ رُجْبًا ﴿۱۸﴾

از ایشان بطریق گریختن (و هر آینه) بر کرده شنوی از ایشان از روی ترس

تفسیر : گویند در انای خواب چشمهای شان کشاده بود و این خواب دراز بوجود آنها اثر ناگوار نمود چشمان ایشان به این سبب باز بود که اگر کسی این وضعیت را بنگرد بپندارد که بیدارند - حق تعالی بوجود آنها چنان هیبت و عظمت و در آن غار دهشت گذاشت که تماشاگاه مردم واقع نشوند و نا آرام نگردند - سگی هم داشتند که بایشان مانوس بود و صحبت شان در آن سگ نیز اندکی اثر کرد به قسمیکه صدها سال زنده ماند - اگر چه نگه کردن سگ بد است لیکن در میان هزاران

بد یکی خوب هم میتواند پیدا شد - سعدی میفرماید :
پسر نوح بآبدان بنشست * خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کعبه روزی چند بی نیکن گرفت و مردم شد

وَكَذٰلِكَ بَعَثْنٰهُمْ لِيَتَسَاءَلُوْا بَيْنَهُمْ ط

و همچنین بر انگیزتیم ایشانرا تا سوال کنند در میان خود

قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ ط قَالُوْا

گفت گوینده از ایشان چقدر درنگ کردید گفتند

لَبِئْنَا يَوْمًا اَوْ بَعْضَ يَوْمٍ ط قَالُوْا

درنگ کردیم يك روز یا پاره روز گفتند

رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِمَا لَبِئْتُمْ ط فَاَبْعَثُوْا

پروردگار شما داناتراست به مقدار درنگ کردن شما پس بفرستید

اَحَدَكُمْ يُوْرِقِكُمْ هٰذِهِ اِلَى الْمَدِيْنَةِ

یکی را از میان خود با این نقره (مسکوکه) خود بسوی شهر

فَلْيَنْظُرْ آيُهَا أَرْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ

پس باید که تامل کند کدام يك از اهل مدینه پاکیزه تراست از روی طعام پس بیارد بشما

بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلِيَتَلَطَّفَ وَلَا يَشْعِرَنَّ

قوتی از آن و باید مدار او نرمی کند و خبردار نکند

بِكُمْ أَحَدًا ①۹ إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا

به حال شما هیچکس را هر آئینه ایشان اگر قدرت یابند

عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ

بر شما سنگسار کنند شمارا یا گردانند شمارا

فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا ②۰

در دین خود و هرگز رستگار نخواهید شد آنوقت هیچگاه

تفسیر : طوریکه به قدرت کامله خود آنقدر خواب دراز را بر آنها مستولی کرد همان طور بوقت معین آنها را بیدار نمود - ایشان برخاستند و در بین خود به مذاکره آغاز نمودند که «ماچقدر خوابیده خواهیم بود» بعضی گفت که «يك و یانیم روز» یعنی بسیار کم» دیگران گفتند که (گفتگو درین باره فایده ندارد) خدا میداند که ماچقدر مدت خوابیده ایم - اکنون بهتر است که کار کنیم - يك نفر ما این رویه را گرفته به شهر برود و از يك دکان طعام حلال و پاک خریده بیاورد - و باید در منتهای هوشمندی و وظیفه خود را انجام دهد و به نرمی و تدبیر با مردم معامله کند تا هیچیک از اهالی شهر از پناهگاه ما وقوف نیابند ورنه دچار تکلیف زیاد خواهیم شد، اگر پادشاه ظالم از ماسراغ یافت ما را سنگسار خواهد کرد و یا به جبر و اکراه از دین حق منحرف خواهد نمود . العیاذبالله . اگر چنین چیزی به وقوع پیوست آن کامیابی اعلی و فلاح ابدی را که خواهیم هرگز حاصل نخواهد شد زیرا از دین حق برگشتن اگرچه به جبر و اکراه باشد کاری نیست که در خور شان مؤمنین اولوالعزم باشد .

نظریات حروف در کلمه و لیتلطف قرآن نصف شده که تا آن زمان از نصف اول و در لام، دو آن از نصف تا این است :

تنبيه : نزدمن «يوماً او بعض يوم» کنایه از تقلیل مدت است زیرا هر قدر مدت طویل که در خواب بگذرد در نظر شخص خوابیده بعد از بیدار شدنش اندک معلوم میشود از اینجاست که میگویند خوابیده و مرده در عدم ادراک یکسان است استعمال کلمه (او) را در جمله «يوماً او بعض يوم» چنین بدانید که در سورة مؤمنون است در آیت «قال کم لبثتم فی الارض عدد سنین قالوا لبثنا يوماً او بعض يوم فاسئل العادین» (المؤمنون - رکوع ۶) .

وَ كَذٰلِكَ اَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوْا

و همچنین خبردار گردانیدیم مردمانرا به حال ایشان تابدانند که

اَنْتَ وَعٰدٌ اللّٰهِ حَقٌّ وَّ اَنْتَ السَّاعَةُ

هر آئینه وعده خدا راست است و هر آئینه قیامت

لَا رَيْبَ فِيْهَا ۚ اِذْ يَتَنٰزَعُوْنَ

هیچ شبهه نیست در آن وقتیکه نزاع میکردند مردمان

بَيْنَهُمْ اَمْرَهُمْ

در میان خود در امرشان (امردینشان)

تفسیر : یکی از آنها رویه را گرفته داخل شهر شد اما هر چیز آن شهر را متغیر و جدید دید - اهالی شهر چون آن سکه را دیدند حیران شدند که نام کدام پادشاه در آن ضرب شده و از کدام عصر خواهد بود؟ مردم پنداشتند که این شخص از کدام جای دفینه یافته است ، تحقیق درین باره دو ام کرد تا آنکه واقعه به حضور پادشاه رسید - پادشاه ملتفت شده و آن تخته سابقه را که هویت چند نفر جوانان با تاریخ غیاب آنها بر آن تحریر و از روز گار درازی حفظ شده بود بحضور خود خواست و آغاز به تحقیق نمود و آخر الامر دریافت که این همان گروه مفقود الخبر است، در آن روزگار در شهر راجع به «بعث بعد الموت» مجادله و مناظره جاری بود بعضی میگفتند بعد از مردن کسی به زندگی بر نمیگردد کسی میگفت بعث محض روحانی است و جسمانی نیست - کسی معاد روحانی و جسمانی هر دو را قایل بود - پادشاه وقت که مرد حق پرست و منصف بود میخواست کدام نظیری از طرفی در چنین مورد بدست آید که باعث سهولت فهم گردد و استبعاد عقلی کم شود - الله تعالی این نظیر را بر او فرستاد و این کار سبب شد که منکرین آخرت هم بعد از ملاحظه و استماع این ماجرای حیرت انگیز به آمدن روز رستاخیز ایمان آوردند و این

منظره مخصوصاً بر طبایع آنها طوری تاثیر افکنده بدانند که حق تعالی ایشانرا تنبیه فرموده و این واقعه هم کمتر از زندگی بعد از مردن نمی باشد .

تنبیه : بعضی مطلب «اذیتنا زعون بینهم امرهم» را چنین تعبیر می نمایند که حق تعالی مردم را از حال اصحاب کهف وقتی آگاه فرمود که درباب «اصحاب کهف» افواها و مناظرات برپا بود یعنی آن چند نوجوانیکه درباب آنها از مدت های دراز سخنها شنیده میشود و آنها ناگهان غایب شده بودند و باز هیچ درك آنها معلوم نشد که در کجا خواهند بود ؟ و نسل آنها در کجا منتشر شد آیا تصور میتوان کرد که تا حال زنده مانده باشند؟ بلکه به یقین میتوان گفت همه مرده اند و گوشت و پوست شان با خاک یکسان شده است . درین مسئله کسی یک چیز میگفت و دیگری به اظهار عقیده جداگانه می پرداخت که ناگهان حق تعالی پرده از روی حقیقت بر داشته و تمام اینگونه اختلافات را خاتمه داد .

فَقَالُوا اٰیْنُوۡا عَلَیْهِمْ بُنَیۡاۡنَاۡ رَبُّهُمۡ

پس گفتند بنا کنید بر (غار) ایشان عمارت پروردگارا ایشان

اَعْلَمُ بِهِمْ ط قَالَ الَّذِیۡنَ غَلَبُوۡا عَلٰی

دانان تراست بحال ایشان گفت آنانکه قدرت یافتند بر

اَمْرِہِمۡ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَیْہِمۡ مَّسٰجِدًا ﴿۲۱﴾

امر ایشان البته بسازیم بر (غار) ایشان مسجدی

تفسیر : بطور قطع نمیتوان گفت که بعد ازین واقعه آیا «اصحاب کهف» زنده ماندند و یا وفات کردند ؟ اگر وفات نمودند در کدام وقت بود؟ و اگر زنده ماندند چقدر وقت را دربر گرفت ؟ بهر حال مردمان شهر برین حالت حیرت آور آنها آگاهی یافته نسبت به ایشان اظهار عقیده نمودند و خواستند به یادگار آنها عمارتی در جوار آن غار بنا کنند تا اسباب راحت زیارت کنندگان ایشان گردد شاید در این مسئله اختلاف رأی رونما شده باشد که چه قسم عمارت تعمیر شود ؟ - تفصیلات این اختلافات تنها به خدا (ج) معلوم است و این امر هم در علم اوست که این تجویز بعد از موت آنها به عمل آمد و یابیش از آن در حالتیکه دوباره به ایشان خواب طاری شد با اینهم اشخاص با رسوخ و مقتدر برین فکر اتفاق کردند که نزدیک غار عبادتگاه تعمیر شود - درباب «اصحاب کهف» بجز اینکه موحد را سخ و متقی بودند نمیتوان به یقین گفت که پیروان شریعت کدام پیغمبر بودند؟ لیکن مردمانیکه معتقد شده در آنجا خانه ساختند نصاری بودند - ابوحیان در «بحر المحیط» برای تعیین مقام اصحاب کهف اقوال متعدده نقل کرده است - ذوقمندان بدان رجوع کنند .

سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَأَيْبَعُهُمْ كَلْبُهُمْ

جمعی میگویند اصحاب کھف سه کس اند که چهارم ایشان سنگ ایشان است

وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ

و جمعی میگویند پنج کس اند که ششم ایشان

كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ

سنگ ایشان است نشانه نادیده سنگ انداختن (سنگ انداختن نهانی)

تفسیر : سامعین قصه «اصحاب کھف» را شنیده چنانکه عادت عوام است تیر بتاریکی انداخته طائفه میگویند که «آنها سه نفر و چهارم آنها سنگ شان بوده» - جماعتی میگویند که آنها پنج نفر و ششم آنها سنگ شان است لیکن تمام این سخنان چنان است که شخصی نشانه نادیده سنگ بیندازد - ممکن است که از اظهار سخنان مختلف علاوه بر جهل خودشان مقصود دیگری نیز داشته باشند شاید میخواهند رسول الله (ص) را بیازمایند که درین باب چه میگوید ؟ - زیرا احتمال است یهود قبلاً به قریش تعداد صحیح هفت نفر را گفته باشند که قرآن در آینده بدان طرف اشاره کرده است .

وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ

و اینهم میگویند که هفت کس اند و هشتم ایشان سنگ ایشان است

قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ

بگو پروردگار من داناتر است بشمار ایشان نمیداند ایشان را

إِلَّا قَلِيلٌ ۚ فَلَا تَمَارِفِيهِمُ الْأَمْرَ آءَ ظَاهِرًا

مگر اندک کسی پس گفتگو مکن در سخن ایشان «دراهایشان» مگر گفتگوی سرسری

وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴿٢٦﴾

و تحقیق مکن (سوال مکن) در باب ایشان از کافران هیچکسی را

تفسیر : در باب اینگونه سخنان غیرعادی مجادله زیاد فایده ندارد اگر عدد صحیح شان هم معلوم شود کدام مقصد مهم از آن بدست نمی آید درین باره علاوه برین آنچه خدای تعالی بیان کرده در پی تحقیق افتادن و یا هر قدریکه خدای تعالی تردید کرده است در زیادت آن مجادله کردن و تردید نمودن بیهوده است . ابن عباس (رض) فرمود که «من از جمله آن مردمان قلیل هستم که از سیاق قرآن معلوم کردند که اصحاب کهف هفت نفر بودند زیرا حق تعالی دو قول اولی را «رجماً بالغیب» فرمود و باقول سوم رجماً بالغیب نفرمود علاوه بر آن اسلوب بیان هم متغیر است - دوجمله اولی «واوعطف» نداشت - چون در جمله سوم «وثامنهم کلبهم» عطف آورده شده لهذا این عطف تاکید است که قائل این قول به کمال بصیرت و وثوق به تفصیل واقعه آگهی دارد و نیز در تأیید آن بعضی گفته اند که اولاً از «قال قائل منهم کم لبثتم» بودن یک قایل و از «قالوا البثنا یوماً لایه» غیر از او ، اقلأ بودن سه قایل ، باز آیه دومی «قالوا ربکم اعلم الایه» بر علاوه آنها بودن سه قایل دیگر را ثابت می سازد بدین طریق باید اقلأ هفت نفر باشند - و سگ بر علاوه آنها بود .

وَلَا تَقُولُ لَنْ لِيْشَاءُ اِنِّيْ فَا عِلُّ

و مگو هیچ چیزی را که من البته کننده ام

ذٰلِكَ غَدًا ﴿٢٣﴾ اِلَّا اَنْ يَّشَاءَ اللّٰهُ

آن را فردا مگر اینرا بگو که خواهد خدای

وَ اِذْ كُرِّرْ رَبِّكَ اِذَا نَسِيتَ وَقُلْ

و یادکن پروردگار خود را وقتی که فراموش کنی و بگو

عَسَى اَنْ يَّهْدِيَ بَيْنَ رَبِّيْ لِاَقْرَبَ

توقع است که دلالت کند مرا پروردگار من نزدیک تر

مِنْ هَذَا رَشْدًا ﴿٢٢﴾

ازین
براه صواب

تفسیر : فصه اصحاب ک‌هف در کتب تاریخ به ندرت تحریر شده بود ازین جهت هرکس برآن اطلاع نداشت ، مشرکین در اثر تعلیم یهود این قضیه را از آنحضرت (ص) پرسیدند و مقصد شان آزمایش آنحضرت (ص) بود - آنحضرت وعده کرد که «فردا جواب خواهم گفت» به اعتماد آنکه چون جبرئیل بیاید ازو استفسار کند - اتفاقاً جبرئیل (ع) تا پانزده روز نیامد و سبب اندوه فراوان آنحضرت گردید - مشرکین به تمسخر آغاز کردند بالاخر جبرئیل (ع) این قصه را آورده و توصیه نمود که درباب سخن آینده نباید بدون «انشاءالله» وعده کرد اگر وقتی فراموش شود ، بعدازآن به خاطر آورده «انشاءالله» بگویند و فرمود که «امیدوار باشی که الله تعالی درجه ترا هنوز بلندتر خواهد ساخت یعنی ترا گاهی فراموش نخواهد کرد» - (موضح القرآن) و یابه طریق عجیب تراز «اصحاب ک‌هف» ترا حفاظت فرماید و کامیاب نماید چنانکه در قصه «غار ثور» بظهور رسید و یا شواهد و واقعات عجیب تر از «واقعه ک‌هف» بذریعه زبان تو بیان فرماید .

وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ

و درنگ کردند در غار خود سه صد سال

وَازْدَادُوا تِسْعًا ﴿٢٥﴾

و افزودند نه سال دیگر

تفسیر : به حساب شمسی سه صدسال کامل درغار بخواب بودند و به حساب قمری ۹ سال زیاده تر میشود (کسورماها و روزها محسوب نشده) و یا بعد از سه صد سال ممکن است قدری از خواب بیدار شده باشند و باز بخواب رفته و تانه سال دیگر خوابیده باشند بعضی علماء رأی دارند که این سه صد و نه سال مدتی است بعد از بیداری آنها تا به عهد نبوی (ص) یعنی بامردم ملاقات و اختلاط نموده باز بخواب رفتند و این کیفیت آنها تا به عصر آنحضرت (ص) مدت مذکور را در بر میگیرد والله اعلم (لطیفه) در عصر مادرایالت «زیشوان» شخصی دوصد و پنجاه و دو سال عمر دارد و بیست و چهارمین ازدواج او درین نزدیکی ها بعمل آمده است .

قُلِ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا لِيْتُوۡا ۙ لَهُ غَيْبٌ

بگو خدا داناتراست به مقداری که درنگ کردند اوراست علم غیب

السَّمٰوٰتِ وَاَلْاَرْضِ ۙ اَبۡصَرُ بِهَا

آسمانها و زمین چقدر بیناست

وَاَسۡمِعُ ۙ

و چقدر شنواست

تفسیر: مؤرخین مدت خواب را تا به بیداری آنها به چندین طریق بیان میکردند اما اصح آن مدتی است که الله تعالی فرموده زیرا تمام رازهای پوشیده آسمان و زمین در علم او تعالی است و هیچ چیز از نظر او پنهان نیست.

مَا لَهُمْ مِّنۡ دُوۡنِهٖۙ مِنْۢ مِّنۡ وَّلِيٍّ ۙ

نیست ایشانرا بجز او هیچ کار ساز

وَلَا يَشۡرِكُ فِيۢ حُكۡمِهٖۙ اَحَدًا ۙ

و نمیگیرد شریک در حکم خود هیچکس را

تفسیر: طوریکه علم او به همه اشیاء محیط است قدرت و اختیار او نیز به همه حاوی است - چنانکه در دانستن غیوب آسمانها و زمین او را شریکی نیست در اختیارات و قدرت هم از هرگونه سهمیم و انباز پاک است.

وَاَتۡلُوۡا مَاۤ اُوۡحِيَۙ اِلَيْكُمۡ مِّنۡ كِتٰبٍ

و بخوان آنچه وحی فرستاده شده بسوی تو از کتاب

رَبِّكَ ط ج لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ ج ق ف وَلَنْ

بروردگار تو هیچکس تبدیل کننده نیست حکمهای ویرا و هرگز

تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ۲۷

نیابی بجز او هیچ پناشگاهی

تفسیر : اول راجع به قصه اصحاب کهف فرموده بود که «فلا تمار فیهم الامراء ظاهراً ولا تستفت فیهم منهم احداً» - مطلب اینست که در مسایل عادی مباحثه و کنجکاوی زیاد قطعاً ضرورت ندارد ، توای محمد صلی الله علیه وسلم در انجام وظیفه خود مشغول باش یعنی کتاب جامع و مانع و کافی و شافی را که رب تو به تو عنایت فرموده به مردم بخوان سخنان خداوند (ج) و وعده های او را که اندرین کتاب مندرج است هیچ قوتی نیست که آنرا تبدیل دهد یا معطل کند و یا غلط ثابت نماید اگر شخصی بکوشد که این سخنان الهی (ج) را تغییر دهد و یا در ادای حقوق این کتاب کوتاهی ورزد باید بداند که برای چنین مجرم پناشگاهی نیست درگاه رحمت او وسیع است می تواند که بندگان مطیع را در پناه خویش قرار دهد ببینید و دقت نمائید که «اصحاب کهف» چون بر او امر خدا استوار ماندند از فضل او بچه راحتی نایل گشتند ؟

وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ

و حبس کن نفس خود را با آنانکه یاد میکنند

رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ

بروردگار خود را بصبح و شام میخواهند

وَجْهَةً

رضای او را

تفسیر : در شوق حصول خوشنودی و دیدار اوتعالی به کمال صدق و اخلاص بیوسته مشغول عبادت اند مثلاً ذکر میکنند - قرآن می خوانند -

در نمازها مداومت می ورزند - بین حلال و حرام تمیز میکنند - حقوق خالق و مخلوق را می شناسند باینکه از رهگذر امور دنیوی قرین عزت و دولت هم نیستند . چون از جمله صحابه در آنوقت عمار ، صهیب ، بلال ، ابن مسعود و غیرهم (رضی الله عنهم) بودند چنین مومنین مخلصین را از صحبت و مجالست خود مستفید نما و بگفته کسی آنها را از مجلس خود جدا مکن .

وَلَا تَعْدُ عَيْنُكَ عَنْهُمْ ج تَرِيدُ زِينَةَ

و باید که نگردد چشم های تو آنها را گذاشته (از ایشان) طلب کنان آرایش

الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ج

زندگانی دنیا را

تفسیر : کسانی را که اظهار اخلاص کرده اند هر چند غریب هم باشند ترك مکن و بطرف دنیاداران متکبر به غرض اینکه اگر آنها مسلمان شوند دین اسلام رونق زیاد خواهد یافت التفات منما زیرا ترقی و عزت اصلی اسلام ، وابسته شکوه مادی و کثرت طلا و نقره نیست بلکه به ایمان و تقوی و اخلاق نیکو مربوط است . عزت و شوکت دنیای فانی مانند سایه زوال پذیر است ، دولت حقیقی به پابندی در تقوی و تعلق مع الله است که نه شکست میابد و نه زوال ، چنانکه در واقعه «اصحاب کعبه» سرانجام کار دوستان خدا (ج) و طالبان دنیا واضح شد .

وَلَا تُطِيعُ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِ نَا

و اطاعت مکن آنرا که غافل ساختیم دل او را از یاد خویش

وَاتَّبِعْ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا ٤٨

و پیروی کرده است خواهش خود را و هست کار او از حد گذشته

تفسیر : دلپای کسانی که مست نشه دنیا شده اند از یاد خدا (ج) غافل و پیوسته پیرو خوشی و خواهشات نفسانی می باشند شیوه این طائفه است که در اطاعت خدا (ج) سست و تنبل و ذر پیروی هوا و هوس پیشقدم اند هر چند این گروه دارای عزت و مکنت باشند از سخنان شان اعراض کن - در روایات است که بعضی صنایع قریش به آنحضرت (ص) گفتند که (این رذیلان را از پیش خود دور کن تا رؤسا نزد تو نشسته بتوانند) مسلمانان نادار را رذیل و کافران دولت مند را سردار

گفتند ، شاید در دل مبارک آنحضرت (ص) خطور کرده باشد که «اگر این غربا برای مدت کمی از من دور شوند چه نقص خواهد بود؟ چه آنها مسلمانان راسخ هستند و مصلحت کار را ملحوظ نظر داشته نخواهند رنجید و این دولتمندان هم بدین طریق اسلام خواهند آورد » لذا این آیت نازل شد که گفته این متکبران را هرگز قبول مکن زیرا از اقوال پیروده آنها معلوم میشود که استعداد ایمان آوردن حقیقی را ندارند و نیز لازم نیست که به فکر فائده موهوم از احترام مخلصین صرف نظر شود زیرا در صورت فرق گذاشتن در بین دولتمندان و غربا احتمال دارد که در قلوب عوام الناس نسبت به پیغمبر (ص) (معاذالله) نفرت و بدگمانی پیدا شود پس ضرر آن نسبت به ضرر ایمان نیاوردن ، این چند تن متکبر به مراتب بیشتر است .

وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ قَف فَمِنْ شَاءَ

و بگو (این) سخن راست است از پروردگار شما پس هر که خواهد

فَلْيُؤْمِنُ لَاقِفًا وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ

ایمان آرد و هر که خواهد کافر شود

تفسیر : از طرف خدا (ج) سخنان راست رسانده شد ، خواه کسی آنرا بپذیرد و خواه از آن انکار نماید ، اوتعالی را باکی نیست نفع و نقصان همه محض به خود شما عاید میشود - کسانی که قبول میکنند و آنانکه قبول نمیکنند ، باید در باب انجام کار خود فکر کنند (که در آینده بیان میشود) اینقدر بدانند که رونق و زینت دنیا فانی و هیچ است و فایده اش وقتی است که ذریعهٔ فلاح آخرت گردد - محض تمول دنیا آنجا به کار نمی آید بلکه بساز غربای مسلمین در آخرت در عیش و راحت می باشند .

إِنَّا أَعْتَدُ نَارًا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ

(هر آینه ما) مهیا کردیم برای ستمگاران آتشی را که احاطه کند

بِهِمْ سُرَادٍ قُهَاطَ

ایشان را سراپرده های او

تفسیر : آن سراپرده هانیز از آتش می باشد .

وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ

و اگر فریاد کنند فریاد رسیده شوند به آبی

كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهُ بِئْسَ

مانند ریم (مس گداخته) بریان کند روی هارا بد

الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا

آشامیدنی است و دوزخ بد آرامگاهی است

تفسیر: وقتیکه از شدت گرمی به آنها تشنگی لاحق می شود نعره العطش العطش میزند - آبی که به آنها داده میشود بسان درد تیل و یا ریم است و از بسیاری حرارت خود چهره را می سوزاند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

هر آینه آنانیکه ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته

إِنَّا لَنُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا

(هر آینه ما ضایع نکنیم مزد کسیکه نیکو کرده است کار را)

تفسیر: جزئی ترین نیکی هم ضایع نمیگردد و در برابر آن پاداش کامل داده میشود.

أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَجْرِي

این جماعه ایشان راست بوستان های اقامت میرود

مِنْ بَحْتِهِمْ الْأَنْهَارُ يُحَلَّونَ فِيهَا

زیر آنها نهر ها زیور داده شوند در آنجا

مِنْ أَسَاوِرٍ مِنْ دَهَبٍ

(از) دستوانہا از طلا

تفسیر : تا خاطر نشان شود کہ دولتمندان اصلی وابدی کدام مردم اند کیفیت مخصوص اسباب آرایش و زینت و همچنان نعمت های بہشت را دراین دنیا فہمیدہ نمیتوانیم زیرا در محسوسات ما مثال کامل آن وجود ندارد .

و يَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ

و پوشند جامہ های سبز از

سُدُسٍ وَ اِسْتَبْرَقٍ

دیباہ نازک و دیباہ سطرہ

تفسیر : شاید روی لباس از ابریشم باریک و استر آن از ابریشم سطرہ باشد . گہایفہم من قولہ تعالی «بطائنہا من استبرق» (رحمن - رکوع ۳) و یا ہر دو قسم جدا جدا استعمال شود و اللہ اعلم - در موضح القرآن است آنحضرت (ص) فرمود کہ «زیور طلا و کالای ابریشمی بہ مردان درجنت دادہ میشود - پس مردی کہ این چیزہا را دراین جہان پوشد در آنجا از آن محروم می ماند .»

مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ

تکیہ کنان در آنجا بر تخت ہا

نِعْمَ الثَّوَابُ وَ حَسْبُ مَرْفَقًا ۝۴۴

نیک جزاء است و بہشت نیکو آرامگاہیست

تفسیر : بر تخت ہا تکیہ میکنند ، وبہ نہایت عزت و آرام زیست خواهند نمود .

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَّجُلَيْنِ

و بیان کن برای ایشان داستان دو مرد را

تفسیر : مثال کافر دولتمند و مؤمن فقیر را بیان فرمود - و در ضمن این مثال مقصد آگاهی کفار و مؤمن از سرانجام زشت کفر و تکبر و مقبولیت ایمان و تقوی و بی ثباتی دنیاست . در خصوص اینکه این دو شخص که مثال آنها بیان شده آیا واقعاً وجود داشتند و یا محض برای تفهیم و ایضاح مطلب به طور مثال تذکر داده شده است علماء را دو نظریه است در هر حال فایده تمثیل در آن حاصل است .

جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ

دادیم به یکی از ایشان دو بوستان از

أَعْنَابٍ وَ حَفَنَّهُمَا بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنَا

(درختان) انگور و گردا گرد آن پیدا کردیم درختان خرما و پیدا کردیم

بَيْنَهُمَا زُرْعًا ﴿٣٧﴾

در میان این بوستانها زراعت

تفسیر : باغها از درختان خرما احاطه کرده شده و بین هر دو باغ زمین زراعتی بود تا هم از غله و هم از میوه استفاده نمایند .

كَلَّمَا لُجْنَتَيْنِ أَتَتْهُمَا كَلِمًا

هر دو بوستان آورد میوه های خود را

وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا

و هیچ کم نکرد از میوه چیزی را

تفسیر: اینطور نبود کہ یک باغ میوه دار و دیگری بی میوه باشد یا اینکه درختی کمتر از درخت دیگر ثمر دهد.

و فَجَرْنَا خِلْمَهَا نَهْرًا ۝۳۳

و جاری ساختیم میان هر دو جوئی

تفسیر: در بین باغها نهر آب بیک ترتیب جریان داشت تا منظره آن خوشنما و دلکش باشد و اگر باران نشود باز هم باغ و زراعت از کمی آب خراب نگردد.

و كَانَتْ لَهُ ثَمْرَةٌ

و بود او را میوه

تفسیر: چیزی را کہ خرج کرد و یا زحمت کشید ثمره آن را بہ نیکوئی حاصل کرد و هر نوع سامان عیش و رفاهیت برایش فراهم شد نکاح کرد و نتیجه نیک بدست آورد یعنی اولاد زیاد یافت.

فَقَالَ لِرَافِعِ بْنِ مَدْيَنَ وَرِيفِيقِ خُودِرَا وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ

پس گفت رفیق خود را و او گفتگو می کرد با او

أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا ۝۳۴

من بیشترم از تو در مال و غالب ترم باعتبار حشم

تفسیر: من نسبت بہ تو مال و دولت و خدام زیادی دارم اگر اختیار این اعمال مشرکانه باطل می بود چگونه صاحب این همه راحت و نعمت می شدم؟ مشرک بودن آن مرد را ازین بیانش می توان دریافت کہ چون بہ آفتی دچار شد از عقیده خویش پشیمان گردید و گفت «یا لیتنی لم اشرك بر بی احداً» ازین عبارت چنان برمی آید کہ رفیق ناتوان او کہ بہ یگانگی خداوند (ج) ایمان کامل داشت اظهار کرده باشد کہ مشرک باطل است و بہ رفیق خود نصیحت میکرد کہ از مشرک بر گردد مگر آدم دولتمند در جواب گفت کہ «من نسبت بتو بیشتر دارای مال و مکتب هستم چگونه یقین توانم کرد کہ من بہ باطل باشم و چون تو شخص مفلس قلاش حق بہ جانب باشی؟»

سگر، خدمتکاران حاضر

وَدَا خَلْ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ ج

و در آمد به بوستان خود و حالانگه اوستم کننده است بر نفس خود

تفسیر: در شرک و کفر و غرور دل و دماغ او را فرا گرفته بود و در شرک و کفر و غرور و قدرت و جبروت خدا را در نظر نداشت و به زمین او هیچ خطور نمیکرد که عاقبت چه خواهد شد فقط همین باغ را جنت خود میدانست و آنرا به خیال خود ابدی می پنداشت

و دیگران را حقیر می پنداشت

قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا ل

گفت نمی پندارم که هلاک شود این بوستان هیچگاه

وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً لَا وَلِيَّ ل

و گمان ندارم که قیامت برپا شدنی است و بالفرض اگر

رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَا جِدَّتْ ب

و ساینده شوم (باز گردانیده شوم) بسوی پروردگار خود هر آینه خواهیم یافت

خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا ج

بہتر از آن بازگشتنی

تفسیر: بالفعل به آرامی و آسودگی میگردد و من امور زندگانی خود را چنان تنظیم کرده ام که گمان نمیکنم این باغها خراب شود باقی ماندقصة بعدالموت اولاً من یقین ندارم که بعد از مردن ذرات استخوان ها دوباره زنده گردد و به حضور خداوند پیش شوم لیکن اگر چنین بوقوع پیوست ضرور در آنجا سامان بہتری را نسبت بہ اینجا می یابم اگر خدای تعالی حرکات ما را مستحسن نمی شمرد در دنیا ما را چرا اینقدر کشایشی میداد گویا آسوده حالی مادرین جهان علامه آن است کہ در آن جهان نیز قرین عیش خواهیم بود

قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ

گفت او را رفیق او و او گفتگو میکرد با وی

أَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ نُرَابٍ

آیا کافر شدی به آن خدائی که پدید آورد ترا از خاک

ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاهُ رَجُلًا ۝

باز از نطفه باز ساخت ترا مرد

لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَإِلَّا شُرَكَاءُ

لیکن من همین میگویم که الله پروردگار من است و نمی‌سازم شریک

بِرَبِّي أَحَدًا ۝

با پروردگار خود هیچکس را

تفسیر : خدائیکه اصل ترا (یعنی آدم علیه السلام را) از خاک بیجان آفرید سپس خودت را از خلاصه پیدوار زمینی و یک قطره ناچیز بوجود آورده زندگی بخشید و قوت‌های جسمانی و روحانی عطا کرده یک مرد سالم و جسمیم ساخت آیا با این همه انکار میکنی که او تعالی پس از مردنت دوباره ترا حیات داده نخواهد توانست و نعمت هائی را که هستی عطا کرده باز نخواهد ستانید؟ من هرگز به این عقیده نیستم بلکه یقین دارم که او تنها رب ما است در خدائی او هیچکس سهم نیست و کس نمیتواند در مقابل حکم و اختیار او دم زند .

وَلَوْ لَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتِكَ قُلْتَ

چون در آمدی به بوستان خود چرا نگفتی

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ج

آنچه بخواید خدا چنان شود نیست قوت هیچکس را مگر بخدایتعالی

تفسیر : مال به هر صورت نعمت خداست و اگر کسی آنرا مایهٔ فخر و تکبر قرار دهد دچار آفت میشود ، بایستی که در حین دخول در باغ در عوض «ماظن ان تبيدهذه ابدًا جملة» «ماشاءالله لا قوة الا بالله» می گفت یعنی خدا (ج) آنچه بخواید عطا فرماید ، ماهیچ قوت و اختیار ندا ریم حصول آن تنها وابسته به امداد و اعانت اوست - اگر او بخواید میتواند به آن واحد بستاند - در روایات است که و قتیکه شخص در کاروبارخانه خود آسودگی و فارغ‌البالی ببیند باید این کلمات را بگوید «ماشاءالله لا قوة الا بالله» .

إِنْ تَرَبِّ أَنْ أَقْلَمُ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا ٣٦

اگر بینی مرا که کمترم از تو در مال و فرزند

فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا

پس امیداست که پروردگار من بدهد مرا بهتر

مِنْ جَنَّتِكَ

از بوستان تو

تفسیر : در دنیا و یا در آخرت .

وَيُرْسِلُ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِّنَ السَّمَاءِ

و بفرستد بر بوستان تو گرم باد (آفت) از آسمان

فَتُصْبِحُ صَعِيدًا زَلَقًا ٤٠ أَوْ يُصْبِحُ

پس گردد میدان صاف (زمین بی گیاه) یا شود

مَا وَهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلْبًا ④

آب او خشك (فرورفته) پس هرگز نتوانی آنرا جستن

تفسیر: اگر در سزای تکبر تو باد سموم بر خیزد، و یا دیگر آفت سماوی طوری نازل شود که باغ را به میدان خشك و لشم و بیابان تبدیل دهد و یا آب نهر را به کلی بخشکاند که باوجود کوشش زیاد جاری نشود.

وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ

و فراگرفته شد همه میوه آن پس هنگام بامداد مالید و دست خود بحسرت

تفسیر: یعنی کف افسوس میمالید.

عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ

بر آنچه خرج کرده بود در (عمارت آن) و آن افتاده بود

عَلَىٰ عُرُوشِهَا

بر سقفهای خود

تفسیر: حضرت شاه صاحب (رح) می نویسد عاقبت بر باغ او همان آفت رسید که از زبان آن مرد نیک برآمده بود، در اثنای شب آفت سماوی به صورت آتش پدید آمد و هر چیز آنرا سوزانده توده خاکستر نمود و آنهمه صرف پول و زحماتی که برای بدست آوردن نفع کرده بود هدر رفته و سرمایه را هم تباه کرد.

وَيَقُولُ يَلِيْتَنِي لِمَ أَشْرِكُ بِرَبِّي

و میگفت ای کاش نگردم شریک با پروردگار خود

أَحَدًا ④

هیچکس را

تفسیر : اکنون افسوس و پشیمانی سودی نمی بخشد زیرا این پشیمانی و ندامت از ترس الهی (ج) نبود بلکه محض ازین سبب بود که ضرر دنیوی به او رسیده بود .

وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةً يَنْصُرُوْنَ مِنْ

و نبود او را هیچ جماعتی که یاری دهندش

دُونَ اللّٰهِ وَمَا كَانَ مُنْتَصِرًا ۝۴۳

بجز خدا و نشد او انتقام گیرنده

تفسیر : نه جمعیت و اولاد به کارش آمد و نه معبود باطل که آنرا شریک خدا گردانیده بود و نه خودش قوتی داشت که مانع عذاب خدا (ج) میشد و یا انتقام گرفته میتوانست .

هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلّٰهِ الْحَقِّ ۝۴۴

اینجا همه اختیار برای خدای برحق است وی

خَيْرٌ تَوَابًا وَ خَيْرٌ عَقَبًا ۝۴۵

بہتر است از روی تو اب دادن و بہتر است از روی جزا دادن

تفسیر : هر پاداشیکه در مقابل هر عمل بکسی بدهد . مناسب و موزون است - درین جهان و در روز قیامت همه کارها در تحت اختیار اوست هیچکس مجال ندارد که در فیصله او تعالی مداخلت نماید .

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا مِنَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا

و بیان کن برای ایشان مثل زندگانی دنیا

كَمَا نَزَّلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ

کهوی مانند آبی است که فرستادیمش از آسمان پس درهم بیچید

بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيماً

بسببوی سبزه زمین پس شد آخر کار درهم شکسته

تَذُرُّهُ الرِّيحُ ط

که می پراپندش بادها

تفسیر : بهار عارضی دنیا و رونق و بهجت فانی و سریع الزوال آن مانند زمین خشک و مرده است که چون بز آن باران بیارد فوراً زنده گردیده درختان غلو و نباتات مختلفه در آن سبز گردد ، ذراعات سبز و خرم در نظر ها مقبول معلوم شود و چون چندروز بر آن بگذرد همه زرد گردد و به خشکیدن آغاز نماید - بالاخر وقت درو آن فرا رسد سپس آنرا کوبند و به باد کردن آغاز نهند - این حال نمونه رونق و زینت دلربا و ابله فریب دنیاست که برای چندروز خوب سبز و خرم به نظر می آید عاقبت به کلی میده شده بیاد خواهد رفت و در اثر قطع شدن آن تماماً به صحرای خشک تبدیل میشود چنانکه در آتی در «ویوم نسیر الجبال و تری الارض بارؤة» اشاره کرده است .

هر چه دارد جهان بی بنیاد x مشیت خاکبست در قلمرو باد

وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا ٤٥

و هست خدا بر همه چیز توانا

تفسیر : هرگاه بخواهد باز زنده کند (موضح القرآن) و یا اینکه رویانیدن و میده کردن و به باد دادن آن به قدرت اوست .

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ

مال و فرزندان آرایش زندگانی

الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ

دنیاست و باقیات حسنات بهتر است

عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرًا مِّمَّا كَسَبْتُمْ

نزد پروردگارتو از روی ثواب و بهتر است از جهت امید داشتن

تفسیر: بعد از مردن، مال و اولاد و غیره به کار نمی آید، چیزیکه به کار می آید اعمال نیک است که اثر و یا ثواب آن در آینده باقی میماند - در حدیث این کلمات یعنی «سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله» را باقیات صالحات فرموده - این محض به طور مثال ذکر شد ورنه جمیع اعمال حسنه در آن داخل است - در موضح القرآن آمده که باقیات الصالحات عبارت است از علمیکه تدریس نماید و جاری بماند و یا کدام رسم نیک را رواج دهد و یا مسجد، چاه، سرای، باغ و زمین مزروعه و وقف کند و یا اولاد را صالح تربیه کرده بگذارد و همچو کار های نیک که از جانب خدا (ج) بهترین عوض به آن داده میشود - و انسان میتواند از آن توقعات نیک نماید بر خوشحالی فانی و زایل دنیا امیدهای دراز بستن کار عقلمندان نیست

وَيَوْمَ نَسِیرُ الْجِبَالِ وَ تَرَى

و (یاد کن) روزی که روان کنیم کوهها را و بینی

الْأَرْضَ بَارِزَةً

زمین را ظاهر شده

تفسیر: وقتیکه قیامت برپا شود، کوهها هم که دارای جسامت و صلابت است نیز از جای آن رانده میشود بلکه صخره های سنگین و کلان مانند پشم ندافتی شده بموای پرده - خلاصه اینست که تمام ارتفاعات و نشیب و فراز زمین از زمین رفته سطح آن کاملاً هموار و آشکار میگردد.

وَحَشْرُهُمْ قَلَمٌ نُّعَازِرُ مِنْهُمْ أَحَدًا

و جمع سازیم مردمانرا پس ننگداریم از ایشان هیچکس را

تفسیر: هیچ شخص از عدالت خدای تعالی بیرون شده نمیتواند.

وَعُرْضُوا عَلَىٰ رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ

و روبرو آورده شوند بر پروردگارتو صف کشیده (هوائینه)

جِئْتُمْ نَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ ز

آمدید پیش ما چنانچه آفریده بودیم شما را اول بار

بَلْ زَعَمْتُمْ أَن لَّنْ نَّجْعَلَ لَكُم مَّوْعِدًا ۴۱

بلکه می پنداشتید که نخواهیم ساخت برای شما وعده گاهی

تفسیر : به منکرین بعث بطور توبیخ گوش زد میشود که شما قیامت و غیره را محض دروغ میدانستید ، امروز تمام جمعیت وائاله خود را گذاشته تنهاوبرهنه در کجا رسیده اید ؟ و در آیت کریمه (کَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ) این هم داخل است که در بدن هیچ زخم و نقص و غیره باقی نخواهد ماند - در حدیث است که در محشر تمام صفوف یکصد و بیست می باشد از آنجمله هشتاد صف از امت محمدیه خواهد بود .

وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُرِمِينَ

و نهاده شود و نامه اعمال پس بینی گناهکاران را

مُشْفِقِينَ ۴۲

ترسان از آنچه در آن نوشته است

تفسیر : در دست هر کس اعمالنامه اش داده میشود - مجرمین فهرست گناهان خود را در آن خوانده هراسان میشوند که آیا بچه گونه سزا محکوم میگردند ؟

وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَا مَا لِي هَذَا الْكِتَابِ

و میگویند ای وای بر ما چه حال است این نامه را که

لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا

نگذاشته است معصیت خورد را و نه بزرگ را مگر

أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا ط

احاطه کرده است آنرا و بیابند هرچه کرده بودند پیشرو

تفسیر : یعنی ذره ذره عمل پیش نظر می‌آید و هر بدی و نیکی را خورد باشد یا کلان در اعمال نامه خود ثبت خواهند یافت .

وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا ٤٦

و ستم نمیکند پروردگارتو بر هیچکس

تفسیر : در بارگاه حق تعالی ظلم باین معنی قطعاً امکان ندارد که او تعالی در ملک غیرى تصرف بنماید زیرا که تمام مخلوق آفریده و ملک خود اوست لیکن چیزیرا که در ظاهر ظلم بنظر آید و کار بیموقع پنداشته شود هم نمیکند و نه کسی را بی قصور میگیرد و نه کوچکترین نیکی کسی را ضایع میکند بلکه به حکمت بالغه خود تنها خودش هر درخت نیکی و بدی را ببار می‌آرد که طبیعت نوعیه آن اقتضا کند .

از مکافات عمل غافل مشو * گندم از گندم بروید جو ز جو

خالق الكل در کفر و ایمان و طاعت و عصیان چنان خواص و تاثیرات جداگانه نهاده است که در زهر و تریاق ، این تمام خواص و آثار خیر و شر علانیه در آخرت بظهور میرسد .

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا

و یادکن چون گفتیم به فرشتگان سجدہ کنیا

لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ ط ٤٧

آدم را پس سجدہ کردند مگر ابلیس بود

مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ ط

از جن پس بیرون شد از فرمان پروردگار خود

أَفَتَتَّخِذُ وَنَّهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ

آیا فراموشی گیرید او را و فرزندان او را دوستان

مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ

غیر من و ایشان شمارا دشمن اند

بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا

شیطان بد عوض است ستمگاران را

تفسیر : قول صحیح آنست که ابلیس از نوع جن بود مگر از کثرت عبادت ترقی نموده در گروه ملائکه شامل شد بنا بران در زمرة فرشتگان به سجده مامور گردید - در آن وقت طبیعت اصلی او به میدان آمد چنانچه تکبر نمود و از اطاعت خدای تعالی گریخت و سرخم کردن پیش آدم را کسرشان خود دانست اما جای تعجب است که امروز اولاد آدم می خواهد که در عوض رب خود آن دشمن ازلی و اولاد و اتباع او را رفیق و خیر خواه و مددگار بسازد آیا برتر از این بی انصافی و ظلم خواهد بود؟ این قصه پیشتر در چندین جای مفصل گذشته است و ذکر آن درین موقع تنبیه است بر اینکه بر رونق و زینت دنیای فانی فریب خورده و از آخرت غافل شدن همه اثر تحریک و تسویل شیطان است که نمیخواهد مابیه وطن اصلی و آبائی خود (جنت) واپس برویم نصب العین او اینست که به لباس دوستی از ما انتقام دشمنی قدیمی خود را بگیرد - انسان را لازم است که از چنین دشمن چالاک هیچوقت غافل نباشد کسانیکه بر متاع دنیوی مغرور شده خود را عزیز و ضعفاء را حقیر میدانند آنها در تکبر و تفاخر به راه شیطان لعین میروند .

تنبیه: ابن کثیر در خصوص بعضی روایات (که در آن ابلیس را اصلاً از جمله ملائکه وانمود میکند) تحریر داشته است که قسمت غالب آن از اسرائیلیات است و نقل آن محض برای تدقیق نظر است چه بعضی چیزهای آن روایات یقیناً دروغ است زیرا که قرآن حکیم آنرا صراحةً تکذیب می کند - ابن کثیر (رح) تحریر خود را دوام داده به کلمات متین راجع به اسرائیلیات چنان بحث قیمته داری نموده است ، که قابل مطالعه و حفظ کردن است . در اینجا محض از خوف تطویل نمیتوان به تحریر آن پرداخت .

مَا أَشْهَدُ لَهُمْ خَلْقَ السَّمَوَاتِ

حاضر نکرده بودم ایشان را وقت آفریدن آسمانها

وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ^ص

و زمین و نه وقت آفریدن و خودشان

وَمَا كُنْتُمْ تُخِذُوا الْهَاضِلِينَ عَصُدًا^ه

و نیستیم و گیرنده گمراهان را مددگار

تفسیر : در حین پیدا کردن زمین و آسمان ما این شیاطین را دعوت نداده بودیم که آمده تماشا کنند که درست ساخته شده است و یا در تخلیق چیزی نقص و فتور است ؟ - خلاصه در تکوین و ایجاد عالم‌ها از آنها چیزی مشوره گرفتیم و نه امدادی خواستیم بلکه در وقت آفرینش زمین و آسمان قطعاً وجود هستی هم نداشتند - و چون خود آنها را آفریدیم هم از ایشان نپرسیدیم که شما را چطور پیدا کنیم ؟ و یا دیگر همجنسان شما را چگونه خلق نمائیم ؟ چگونه میتوان تصور نمود که ما این کار را می‌کردیم و از آنها استمداد می‌نمودیم زیرا احوال این اشقیای بد فرجام بر ما معلوم بود نیک میدانستیم که آنها مردم را از راه حق گمراه میکنند جای حیرت است که چرا مردم آنها را به خدائی پذیرفتند و پروردگار خود را گذاشته آنها را رفیق و مددگار خود ساختند «سبحانه و تعالی عما یقول الظالمون علواً کبیراً» .

وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ

و روزیکه فرماید (خدای تعالی) ای مشرکان ندا کنید شریکان مرا

تفسیر : کسانی را که شریک من گردانیده بودید ، صدا کنید تا در این وقت مصیبت به شما امداد کنند .

الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ

کسانی را که زعم میکردید پس ندا کنند (آنجماعه‌را) پس

يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُم مَّوْبِقًا^ه

جواب نخواهند داد ایشانرا و گردانیدیم در میان ایشان جای هلاکی

تفسیر : در آنوقت حقیقت واقعه مکشوف خواهد گشت و مس این گونه دوستی و محبت آشکار خواهد شد ، نزدیک یگدیگر هم رفته نخواهند توانست در بین هردو طائفه خندق وسیع و عظیم آتش حائل خواهد شد (اعاذنا الله منها) .

وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ

و بینند گناهکاران آتش را پس خواهند دانست که ایشان

مَوَاقِعُهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا ۝۴۷

در افتادنی اند در آن و نیابند آزان جای باز گشت

تفسیر : در ابتدا شاید چیزی امید معافی داشته باشند لیکن به مجردیکه جهنم را می بینند یقین میکنند که حتماً در آن میافتند و هیچ راه فرار موجود نیست .

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ

و هر آینه بار بار فهمانیدیم در این قرآن برای مردمان

مِنْ كُلِّ مَثَلٍ ط وَكَانَ الْإِنْسَانُ

از هر مثل و هست آدمی

أَكْثَرُ شَيْءٍ جَدًّا ۝۴۸

بیشتر از همه چیز خصومت کننده

تفسیر : قرآن کریم بچه عنوانات مختلف و انواع و اقسام دلائل و امثله سخنان راست را می فهماند مگر انسان چنان مخاصم واقع شده است که در سخنان واضح و راست هم از کج بحثی منصرف نمیشود ، و قتیکه در مقابل دلائل قوی جواب آورده نمیتواند ، به فرمایشات مهمل و بسی اساس می پردازد که اگر فلان چیزها را نشان بدهید قبول خواهیم کرد .

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمْ

و باز نداشت مردمان را از آنکه ایمان آرند چون بیاید بایشان

الهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُ ۖ وَأَرْبَهُمُ إِلَّا أَنْ

هدایت وطلب آموزش کنند از پروردگار خود مگر انتظار آنکه

تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمْ

برسد بایشان روش پیشینیان یا بیاید به ایشان

الْعَذَابُ قُبُلًا ۝٥٥

عذاب دوبروی

تفسیر : نظر به عناد آنها میتوان گفت که بعد از اینکه مانند قرآن هدایت عظیم الشان به ایشان رسید اگر ایمان نیاوردند و توبه نکردند ، هیچ عذر معقول ندارند آخر در قبول حق چرا تاخیر میکنند ؟ وجه انتظار دارند ؟ به جز اینکه مانند اقوام سابق خدای تعالی آنها را به کلی تباه کند و یا اگر تباه کرده نشوند اقلآ عذاب الهی (ج) به صورتهای مختلف پیش چشم شان حاضر شود ، هکذا يفهم من تفسیر ابن کثیر وغیره . حضرت شاه (رح) می نویسد هیچ انتظار دیگر باقی نماند مگر اینکه مثل اقوام سابقه هلاک شوند و یا عذاب قیامت را به چشم سربینند .

وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ

و نمی فرستیم پیغامبران را مگر بشارت دهنده

وَمُنذِرِينَ ۚ

و ترساننده

تفسیر : پیغامبران اختیار ندارند که هرگاه شما خواهش کنید و یا وقتیکه خود آنها بخواهند عذاب را مسلط نمائیم .

وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ

و خصومت میکند کافران به خصومت باطل

لِيُدَّ حِصُّوًا بِهِ الْحَقَّ

تا بلغزانند بسبب آن سخن حق را

تفسیر : میخواهند به مجادله های دروغ و کج بحثی ها آواز حق را پست نمایند و بزور آوری قدمهای صداقت را بلغزانند ، ممکن نیست .

وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا ۝٥٦

و گرفتند کلام مرا و چیزیرا که به آن ترسانیده شدند (تمسخر)

تفسیر : کلام خدا را ریشخند میکنند و از عذابی که ترسانیده میشوند آنرا مورد تمسخر خود قرار میدهند .

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ دُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ

و کیست ستمگارتتر از آنکه فهمانیده شد (پند داده شد) بکلام رب خویش

فَاعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ ط

پس رو گردان گشت از آن و فراموش کرد آنچه پیش فرستاده است و دستوی

تفسیر : سزای آن ذخیره تکذیب حق و استمهزاء را که پیش میفرستد چنان فراموش نموده که بسپو هم گاهی به خیالش نمیگذرد .

إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً

هر آئینه افکندیم بر دل ایشان پرده ها

أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقُرْآنًا ط

که نفهمند آنرا (قرآن را) و در گوش ایشان است گران

وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ

و اگر بخوانی ایشانرا بسوی هدایت پس هرگز

يَهْتَدُوا وَإِنَّا أَبَدًا ٥٧

نیایند براه هیچگاه

تفسیر : از سبب جدال بالباطل و استمراء بالحق ایشان بر دلہای شان پرده افکندیم و در گوشہای شان سنگینی نهادیم اکنون نہ حق را میشنوند و نہ آنرا میفہمند ، آنہابہ کلی مسخ شدہ اند پس بسوی حق چطور متوجہ شوند و انجام خودرا چگونه خیال کنند قطعاً توقع نباید کرد کہ اشقیاء براه خواهند آمد .

وَرَبُّكَ الْغَفُورُ رُحِيمٌ وَالرَّحْمَةُ لَوْ

و پروردگارتو آمرزنده خداوند رحمت است اگر

يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَلْعَجَلِ

بگیرد ایشانرا بہ آنچه کردہ اند ہر آئینہ بزودی بیمہ کند

لَهُمُ الْعَذَابُ ط

برایشان عذاب را

تفسیر : کردار آنها مقتضی آنست که به آمدن عذاب يك لمحہ هم تاخیر واقع نشود مگر حلم و کرم حق تعالی مانع است که آنها را فوراً تباہ نماید او تعالی به رحمت عامه خود تا يك اندازه در گذر میکند و سختترین مجرم راموقع میدهد که اگر بخواهد از موقع استفاده و به توبه بخشش خطاهای گذشته را حاصل کند و ایمان آورده مستحق رحمت عظیم گردد.

بَلْ لَّهُمْ مَوْعِدٌ لَّنْ يَجِدُوا
بلکه ایشانرا میعادى است که هرگز نیابند

مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا ﴿٥٨﴾
بجز او پناهی

تفسیر : این تاخیر عذاب تا يك وقت معین است - لیکن ممکن نیست که مجرمی پیش از ورود وعده عذاب جائی پنهان شود - چون وقت رسید همه بسته شده حاضر کرده میشوند .

وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا
و آن قریه هارا هلاک کردیم چون ستم کردند

وَجَعَلْنَا لِمِثْلِهِمْ مَوْعِدًا ﴿٥٩﴾
و مقرر گردانیدیم برای هلاک ایشان میعادى

تفسیر : قریه جات عاد و ثمود را که واقعات آنها مشهور و معروف است بنگرید که چون ظلم کردند ، بروقت معین خود چطور تباہ و برباد کرده شدند - همین طور باید بترسید که بوقت رسیدن عذاب الهی (ج) هیچ جای پناه نخواهند یافت .

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ
و یاد کن چون گفت موسی جوان خودرا همیشه راه میروم

حَتَّىٰ أَبْلُغَ مُجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ

تا آنکه

برسم

بمحل جمع شدن

دو دریا

أَوْ أَمْضَىٰ حُقُبًا ﴿٦٠﴾

یا

بروم

مدا تہای دراز

تفسیر: در فوق ذکر شده بود که کافران مغرور، مسلمانان مغلوب را حیران دانسته به آنحضرت (ص) می گفتند که آنها را در جمعیت خود جا ندانید تا ما باشما مصاحبت کنیم - ازین جهت مثال دو شخص را بیان کرد و بعد از آن مثال دنیا را آورد و آنکسی کبر و غرور ابلیس زا که سبب تباهی او میشود تذکار نمود اکنون قصه موسی و خضر را ذکر میکند که اگر چه اجل الله از همه افضل و بهتر باشند مگر خود را بهتر نمیگویند و اکثر گاهی هم سهواً از زبان آنها برآید، از طرف حق تعالی تادیب و تنبیه میشوند در حدیث است که وقتی حضرت موسی (ع) به قوم خود نصایح مؤثر و فایده دار میفرمود شخصی پرسید «ای موسی! آیا بروی زمین شخصی را از خود عالم تر می بینی؟» فرمود «نی» این جواب در حقیقت صحیح بود زیرا موسی (ع) از جمله پیغمبران اولوالعزم می باشد ظاهر است که در عصر ایشان هیچکس علم اسرار شرعیه را بیشتر از او نمیدانست لیکن سخن وی حق تعالی را پسند نیامد - اگر چه مقصد درست بود باز هم از تعمیم جواب ظاهر می شد که بر روی زمین من کل الوجوه خود را اعلم الناس خیال میکند - رضای خدا (ج) این بود که جواب را به علم محیط او تعالی محول میکرد مثلاً اینطور میگفت که بندگان مقرب و مقبول خدا بسیارند که به احوال همه آنها تنها خدا میداند - بنابراین وحی آمد که در محل اتصال دو دریا یک بنده ما است که نسبت به تو علم بیشتر دارد از دو دریای مذکور کدام دو دریا مراد است؟ بعضی گفته اند که بحیره فارس و بحیره روم لیکن این دو بحیره با هم اتصال ندارند شاید مراد از اتصال قرب باشد یعنی در موضعی که کمترین فاصله داشته باشد و بعضی دو دریای افریقه را مراد میگیرند نزد بعضی علماء «مجمع البحرین» مقامیست که دجله و فرات با هم اتصال یافته در خلیج فارس میریزند . (والله اعلم) بهر حال موسی (ع) درخواست کرد که جای اقامت او بمن نشان داده شود - تا در آنجا رفته استفاده علمی نمایم، حکم صادر شد که چون به تلاش آن برآئی یک ماهی را بیان کرده همراه خود بردار - چنانکه ماهی کم شود، بدان که بنده ما «قیام خضر (ع)» در آنجا موجود است! چون از مجمع البحرین یک قطعه وسیع مراد شده میتوانست لذا برای تعیین، این علامت را مقرر نمود موسی (ع) مطابق این هدایت سفر کرد و خادم خاص خود حضرت یوشع (ع) را همراه گرفت و به یوشع تاکید نمود که مراقب ماهی باش من سفر

خود را ادامه میدهم تا به منزل مقصود برسم و اگر سالها (بل قرن‌ها هم) بگذرد ، بدون حصول مقصود بر نمی‌گردم .

تنبیه : مراد از جوان حضرت یوشع (ع) است که ابتداءً خادم خاص موسی (ع) بود - سپس در حین حیات او پیغمبر و بعد از او خلیفه شد .

فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا

پس چون رسیدند به محل جمع شدن دودریا فراموش کردند ماهی خود را

فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ۝۶۱

پس فرا گرفت ماهی راه خود را در دریا نقب زده

تفسیر : چون در آنجا رسیدند حضرت موسی (ع) قریب يك سنگ کلان که زیر آن چشمه آب حیات جریان داشت ، بخواب رفت - یوشع (ع) دید که به حکم خدا (ج) ماهی بریان زنده شده از توشه دان برآمد و به طریق عجیب و غریب در دریا نقب زده رفت - به قدرت خدای تعالی در مدخل آن در آب يك طاق کشاده باقی ماند - یوشع این واقعه را دیده متحیر گردید - و در فکر آن بود که چون موسی (ع) بیدار شود به او حکایت کند موسی (ع) بیدار شد و بلافاصله هر دو پیش رفتند - آیا یوشع (ع) در چه خیال بود که این امر را فراموش کرد - در روایات است که موسی (ع) هنگامیکه به یوشع (ع) تاکید کرده بود که مراقب ماهی باشد ، از زبانش برآمده بود که این کار هیچ مشکل نیست - بنابراین تنبیه کرده شد که در کوچکترین کار هم نباید آدم بر نفس خود اعتماد کند .

فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ إِنَّا جَدْنَا نَارًا

پس چون گذشتند گفت موسی جوان خود را بیار برای ما طعام (چاشت) ما را

لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا ۝۶۲

هر (آئینه) یافتیم ازین سفر خود زحمت

تفسیر : حضرت موسی (ع) بیشتر مانده نشده بود - مگر آنگاه که نزدیک بود مطلب از دست برود وقت رفتار ماندگی و خستگی در خود حس کرد .

قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ

گفت آیادیدی چون جای گرفتیم به نزد آن سنگ

فَأِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنْسِيهِ

پس من فراموش کردم ماهی را و فراموش من نگردانید آنرا

إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ

مگر شیطان که یاد کنم آنرا

تفسیر : مطلب را فراموش کردن و درحالی که باید یادش می بود، ذهول آن از وسوسه اندازی شیطان بوقوع آمد .

وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا

و گرفت ماهی راه خود را در دریا بطرز عجب

قَالَ ذَٰلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ

گفت موسی این است آنچه می جستیم

فَارْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا

پس باز گشتند بر اقدام خود شناخته (تفحص کنان)

تفسیر : غالباً در آنجا جاده وجود نداشت ، بنابراین نقش قدم خود را دیده بر گشتند .

فَوْجَدَا عَبْدًا مِّنْ عَبَادِنَا اَتَيْنَهُ

پس یافتند بنده از بندگان ما که دادیم او را

رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ

رحمتی از نزد خود و آموختیم او را

مِنْ لَدُنَّا عَلِيمًا ﴿٦٥﴾

از نزد خود علمی

تفسیر : آن بنده عبارت از حضرت خضر (ع) بود که حق تعالی او را از رحمت خصوصی خود نواخته و از علم اسرار کونیه حصه وافر عطاء فرموده بود۔ در این مسئله اختلاف است که حضرت خضر (ع) را رسول قبول کنیم و یا نبی و یا محض ولی در اینجا اینگونه مباحث فیصله نمی توان شد، با اینهمه احقر بدین طرف رجحان دارد که او را «نبی» بدانند و چنانکه بعضی محققین خیال دارند که انبیائیکه شریعت جدید نیاورده باشند بایشان اینقدر تصرف و اختیار هم داده میشود که بنابر مصالح خصوصیه از شریعت مستقله تخصیص عام و یا تقیید مطلق و یا از ضابطه کلیه بعض جزئیات را استثنا کنند همین قسم تصرفات جزئی به حضرت خضر (ع) هم حاصل بود و الله اعلم۔ به هر حال موسی (ع) با خضر ملاقات کرد بعد از سلام و تحیات خضر (ع) علت تشریف آوری را از موسی (ع) جویند حضرت موسی (ع) در جواب علت آمدن خود را تفصیل داد۔ حضرت خضر (ع) گفت «ای موسی ! بدون شبهه الله تعالی ترا تربیه فرموده لیکن حقیقت این است که علمیکه (از جزئیات کونیه) از طرف الله بمن ارزانی شده (به آن مقدار) به شما عطاء نشده است و علم (اسرار تشریح) آنقدر فراوان که بشما داده شده بمن داده نشده. بعد از آن بطرف گنجشکیکه از دریا آب می نوشید اشاره کرده گفت که «علم ماوشما بلکه تمام علم کل مخلوقات از علم الله تعالی مانند قطره آب دریاست که منقار گنجشک به آن

تر شده است « و این مثال محض برای تفہیم است ورنہ متنہای را با غیر متنہای نسبت قطرہ و دریا ہم نیست .

قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ

گفت اورا موسی آیا پیروی تو کنم بشرط آنکہ

تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا ﴿٦٦﴾

بیاہوزانی مرا از آنچه آموختہ شدہ ئی از راه یابی

تفسیر : اگر اجازہ باشد چند روز در صحبت شما بودہ قسمتی از آن علم مخصوص حاصل نمایم .

قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٦٧﴾

گفت (ہر آئینہ) تو ہرگز نتوانی بامن شکیبائی کردن

وَكَيفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا ﴿٦٨﴾

و چگونه شکیبائی کنی بر چیزیکہ دانش آن در اختیار تو نیست

تفسیر : حضرت خضر (ع) از اوضاع موسی (ع) فہمید کہ با من مصاحبہ را ادامہ دادہ نمیتواند زیرا خضر (ع) مامور بود کہ بہ علم جزئی واقعات کونینہ کہ آگاہی دارد مطابق آن عمل کند و موسی (ع) دانای علمی بود کہ بہ قوانین تشریحی و کلیات تعلق داشت بنابراین خضر (ع) بہ سبب اطلاع بہ جزئیات و عوارض مخصوصہ ظاہراً چنان عمل خواہد کرد کہ خلاف ضوابط عامہ است و حضرت موسی (ع) نظر بہ

معلومات خود یقیناً به این کار اعتراض خواهد کرد و صبر نخواهد توانست
و عاقبت الامر کار به مفارقت خواهد کشید .

قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ

گفت خواهی یافت مرا اگر خواهد خدا

صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ﴿٦٩﴾

صبر کننده و نافرمانی نکنم ترا در هیچ امر

تفسیر : موسی (ع) در حین وعده دادن غالباً تصور کرده نمیتوانست که
از نزد همچو بنده مقرب و مقبول چنین حرکتی به مشاهده میرسد که
نه تنها علناً خلاف شریعت خود او بلکه مخالف شرایع و اخلاق عامه نیز
باشد خوب شد که «انشاءالله» گفته بود ورنه خلاف ورزی يك وعده قطعی
هرگز شایان شان پیغمبر اولوالعزم نبود .

قَالَ فَإِنِ ابْتَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ

گفت اگر رفاقت (پیروی) من میکنی پس سوال مکن از من از

شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ﴿٧٠﴾

هیچ چیز تا آنکه خود آغاز کنم برای تو از آن ذکری

تفسیر : اگر چیزی ظاهراً خلاف بنظر آید ، فوراً از من می پرس تا خودم
آن را بیان نکنم .

فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ

پس هر دو رفتند تا وقتی که سوار شدند در کشتی

خَرَّ قَهَاطٌ قَالَ أَخْرَقْتُهَا لِتُغْرِقَ

پاره کرد آنرا گفت موسی آیاپاره کردی آنرا تاغرق کنی

أَهْلَهَا ۚ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا ۖ ﴿٧١﴾

اهل آنرا هرآئینه کردی چیزی عجیب‌را

تفسیر : وقت سوار شدن در کشتی ، کشتیبانان حضرت خضر(ع) را شناخته و رایگان سوار کردند ، در عوض احسان‌مذکور این تخریب را دیده به موسی (ع) تعجب و حیرت زیاد تر دست داد - لیکن کشتی را وقتی شکست که بالکل نزدیک کناره رسیده بود البته مردم اندیشه غرق شدن نداشتند - شکستن محض همین قدر بود که یک تخته را کشید گویا آنرا معیوب ساخت .

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ

گفت آیا نگفته بودم که تو نتوانی

مَعِيَ صَبْرًا ۖ ﴿٧٢﴾ قَالَ لَا تَأْتُوا خِدْنِي

بامن صبر گفت موسی مواخذه‌مکن مرا

بِمَا نَسِيتُ وَ لَا تُرْهِقْنِي مِنْ

به آنچه فراموش‌کردم و مینداز بر من در

أَمْرِي عُسْرًا ۖ ﴿٧٣﴾

کار من دشواری

تفسیر : اگر بر سہو ہم مرا مواخذہ کنی البتہ ہمراہی من با شما مشکل میشود ، استفسار اول از طرف حضرت موسی (ع) سہوآبہ عمل آمد ودومین برای اقرار و سومین برای رخصت شدن .

فَانُطَلِقَا قَف حَتَّىٰ اِذَا لَقِيَا غُلَمًا

پس ہردو رفتند تا آنکہ ملاقی شدند باپسری

فَقَتَلَهُ لَا

پس بکشت او را

تفسیر : نزدیک یک قریہ پسری چند مشغول بازی بودند از جملہ آنها یکی را کہ جمیل ترین و ہوشمند بنظر می آمد گرفت و بکشت و روان شد . در بعضی روایات نام او را «جیسور» گفته اند در خصوص اینکہ آن پسر بالغ بود ویانہ ؟ بعضی میگویند بالغ بود اما کلمہ غلام بر عدم بلوغ او دلالت نمیکند و جمہور مفسرین او را نابالغ گفته اند واللہ اعلم .

قَالَ اَقْتَلْتُ نَفْسًا زَكِيَّةً

گفت : موسی آیا کشتی نفس پاک را

تفسیر : یعنی بیگناہ تا وقتیکہ طفل بالغ نشود برو گناہی نیست - این کلمہ ظاہراً تائید میکند کہ او نابالغ بود ، اگرچہ برای دیگران ، گنجایش تاویل است .

بِغَيْرِ نَفْسٍ ط لَقَدْ جِئْتُ

بغیر عوض نفسی ہر آئینہ کردی

شَيْءًا نُّكْرًا ۷۴

چیزی نامعقول

تفسیر : حقیقت این است کہ نابالغ حتی دز قصاص ہم بقتل نمیرسبد حال آنکہ درین موقع قضیہ قصاص ہم وجود نداشت بنابراین چیزی نامعقول تر ازین چہ می باشد .

(جزء شانزدهم)

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ

گفت آیا نگفته بودم باتو که (هرآئینه) تو نتوانی

مَعِيَ صَبْرًا ۷۵

بامن صبر

تفسیر : زیرا چنان حالات و واقعات به مشاهده خواهد آمد که شما بر آن به خاموشی صبر کرده نمیتوانید چنانکه عاقبت هم همانطور شد .

قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ

گفت موسی اگر پرسم ترا از چیزی

بَعْدَ هَذَا فَلَا تُصِحِّبْنِي ۷۶

بعد ازین پس همراه خود مرا مگذار هرآئینه رسیدی

مِنْ لَدُنِّي عُدُّرًا ۷۶

از جانب من به عدری

تفسیر : حضرت موسی (ع) فهمید که حالات و واقعات حیرت آور خضر (ع) را دیدن و باز خاموش ماندن کاریست نهایت مشکل - بنابراین آخرین سخن خود را گفت که اگر باردیگر سوال نمودم مرا از خود جدا نمائید اگر چنین کردید معذورید ، از طرف من بر شما الزامی نیست زیرا سه بار به من موقع داده و حجت خود را تمام کرده .

فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا آتَيْتُمَا أَهْلَ قَرْيَةٍ

پس هردو رفتند تا چون آمدند بمردم قریه که

اَسْتَطْعَمَا اَهْلَهَا فَاَبَوْا اَنْ

طعام خواستند از اهل آن پس انکار نمودند اهل قریه که

يُضَيِّفُوهُمْ فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ

مهمانی کنند ایشانرا پس یافتند هر دو در آنجا دیواریرا که میخواست

اَنْ يَنْقُضَ فَاَقَامَهُ ط

آنکه بیفتد پس راست ساخت آنرا

تفسیر : دریک قریه رسیده با اهالی آن دچار شدند و میل داشتند که اهل قریه آنها را مهمان شناخته نان بدهند مگر این سعادت نصیب اهل قریه نبود و از مهمانی مقربین چون موسی و خضر انکار کردند اگر چه میبایست از مشاهده این معامله بر آن مردم تنگدل و بی مروت قهر می نمودند ، مگر حضرت خضر (ع) بجای قهر بایشان احسان کرد. در آن قریه يك دیوار کلان خمیده قریب افتادن بود چنانچه مردم در وقت تردد از زیر آن میترسیدند - حضرت خضر (ع) دست زده آنرا مستقیم و استوار نمود و از افتادن نگاهداشت .

تنبيه : کلمه «اهل» رادر «حتی اذا اتيا اهل قریه» شاید ازین سبب آورد که ورود آنها در قریه محض گذری نبود و نه چنان بود که از باشندگان شهر به کلی جدا بوده دریک سرای و غیره طرح اقامت افکنده باشند بلکه قصد اهل قریه را ملاقات کردند و دوباره تصریح کلمه «اهل» در استطعما اهلیها» برای زیادت تقبیح آنهاست - یعنی آنها خاص اهل قریه مهمانی خواسته بودند و اهل قریه همه خانه دار بودند نه مسافر که عذری پیش آورده توانند که «چون اینجا خانه نداریم از عهده میزبانی برآمده نمیتوانیم» .

قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ اَجْرًا ۷۷

گفت موسی اگر میخواستی (هر آئینه) میگرفتی بروی مزدی

تفسیر : اهل قریه حقوق مسافران را نشناختند که مهمانی دهند ، مفت ساختن دیوار چه ضرور بود اگر چیزی اجوره گرفته دیوار را راست میکردی بکار و خوردو نوش مامی آمد و برای این بخیلان تنگدل يك گونه تنبيه می شد - شاید بربد اخلاقی و بی مروتی خود میسر میدند .

قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ ^ج

گفت (خضر) این جدائی است میان من و تو

سَأُ نَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ

اکنون آگاه سازم ترا به سر آنچه نتوانستی

عَلَيْهِ صَبْرًا ^{٧٨}

بر آن صبر

تفسیر: قرار وعده اکنون از من مفارقت نمای چه همراهی را بامن بسر برده نتوانستی لیکن پیش از مفارقت میخواهم که اسرار و رموز آن واقعات را که از مشاهده اش گرفتار گرداب حیرت شده و نتوانستی صبر و ضبط را نکه داری برایت بیان کنم - حضرت شاه (رح) مینویسد که «این مرتبه» موسی (ع) قصداً سوال کرد تا مرخص گردد - فهمید که این علم سزاوار من نیست علم موسی (ع) چنان بود که اگر مخلوق به متابعت آن پردازد به خیر آنها تمام شود - مگر علم خضر (ع) قابل پیروی دیگران نبود .

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسْكِينٍ

اما کشتی پس بود برای مساکین که

يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ

کار میکردند در بحر

تفسیر: کشتیبانی کرده معیشت خود را پیدامیکردند .

فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ

پس خواستم که معیوب کنم آنرا و بود

وَرَأَىٰ هُمْ مَلَائِكًا يَأْخُذُ كُلَّ

پیش روی شان پادشاهی که می‌گرفت هر

سَفِينَةٍ غَصْبًا ﴿٧٩﴾

کشتی (درست) را به زبردستی

تفسیر : بطرفیکه کشتی روان بود يك پادشاه ظالم میزیست ، هر کشتی خوب را که میدید آنرا می ستانید یا بیگار می گرفت - خواستم آنرا عیبی سازم تا از چنگ آن ظالم محفوظ بماند و کشتی را شکسته دانسته به آن تعرضی نکند ، در بعض آثار آمده که آنگاه که از مقام خطر گذشتند ، حضرت خضر (ع) کشتی را بدست خود درست نمود .

وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ

او اما آن بچه پس بودند پدر و مادر او مسلمان

فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا ﴿٨٠﴾

پس ترسیدیم که غالب آید برایشان از روی سرکشی و کفر

تفسیر : اگر چه هر مولودی فطرتاً مسلمان پیدامیشود ، مگر بعد از آن از تأثیرات خارجی در عین صباوت در بعضی بنیاد بنهاده میشود ، اگر چه علم یقینی و کامل آن مخصوص خداست باز هم اندکی آثار آن بنظر اهل بصیرت هم میرسد - الله تعالی در باب آن بچه حضرت خضر (ع) را آگاه نمود که بنیاد او بدنهاده شده - اگر کلان می شد موذی و بد اخلاق میسر آمد طوریکه همراه خود والدین خود را هم غرق میکرد و آنها در محبت او کافر می گردیدند - لهذا قتل بچه در حق والدین رحمت و وسیله حفاظت آنها گردید - چه منظور خدا (ج) آن بود که مادر و پدر او بر ایمان استوار بمانند پس حکمت الهیه مقتضی شد که ممانعت آتیه از راه آنها دور شود - به خضر (ع) حکم داد که بچه را بکش - خضر (ع) امتثال امر نمود باقیماند بعضی اعتراض و سوال که بعضی خواهند گفت که بچه را اصلاً نمی آفرید ، و اگر آفریده بود ، نمیماند که اینقدر شریر شود و یا چون ملیونها کفار در دنیا موجودند کافر شدن والدین او هم اهمیتی نداشت و یا بچه هائیکه بنیاد آنها بدنهاده شود اقلاً فهرست همه آنها به پیغمبران

داده میشد تا آنها را به قتل میرساندند - جواب اجمالی این اعتراضات این آیه کریمه است «لَا يَسْتَلْ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْتَلُونَ» (انبیاء - رکوع ۲) و برای جواب تفصیلی کلام مبسوطی راجع به مسئله خلق «خیر و شر» ضرور است اما درین فوائده مختصر گنجایش ندارد ولی ناگفته نماند که درد دنیا از اشخاصیکه الله را «خالق الکل» و «علیم» و «حکیم» قبول کرده اند در باب تکوینیات ازین قبیل هزارها سوالات نموده اند اما جواب آن بجز اعتراف عجز و قصور چیزی دیگر نیست - درین موقع منظور آن بود که به ذریعۀ خضر (ع) یک نمونه آنرا وانمود کند که هیچکس حکمتها و مصالح تکوینیه خدای تعالی را احاطه کرده نمیتواند - گاهی صورت واقع در ظاهر خراب و قبیح و یا بیموقح معلوم میشود ، لیکن کسیکه بواقعات باطنی علم دارد ، میفهمد که در آن حکمت بسیار پوشیده می باشد - خضر (ع) تختۀ کشتی را بشکست حالانکه کشتیبانان به آنها احسان کرده بودند چه هردو را بدون اجرت سوار کرده بودند - یک بچه را که مصروف بازی بود بکشت و این حرکت ظاهراً نهایت قبیح به نظر می آید حضرت خضر (ع) براست کردن دیوار بر آن اهل قریه احسان کرد که با ایشان به نهایت بی مروتی پیش آمده بودند - اگر خود خضر (ع) در آخر توجیهاات این افعال خود را بیان نمی کرد ، تمام دنیا تا امروز در ورطۀ حیرت می افتاد و یا خضر (ع) را دائماً هدف طعن و تشنیع خود قرار میداد (العیاذ بالله) ازین مثالها افعال خدای تعالی و حکمت های او را اندازه کنید .

فَارَدْنَا أَنَّا نَبْدُلُهُم بِمِثْلِهِمْ خَيْرًا

پس خواستیم که عوض دهد ایشانرا پروردگار ایشان بهتر

مِنْهُ زَكْوَةٌ وَأَقْرَبُ رُحْمًا ۝۸۱

از وی از روی پاکیزگی و نزدیکتر از حیث شفقت

تفسیر : بواسطۀ قتل بچه ، ایمان والدین او محفوظ ماند و صدمۀ که به آنها رسیده بود حق تعالی خواست که تلافی آنرا باعطای اولادی نماید که از روی پاکیزه اخلاقی از بچۀ مقتول بهتر باشد - مادر و پدر برو شفقت کنند و او با والدین خود به محبت و تعظیم و حسن سلوک پیش آید گفته شده بعد از خدای تعالی به ایشان یک دختر نیک داد که زوجۀ پیغمبری شد و از وی پیغمبری تولد شد که یک امت از وی بوجود آمد .

وَأَمْثَالُ الْجَدِّ أَرْفَكَانَ لِعُلَمَائِنِ يَتِيمِينَ

و اما دیوار پس بود برای دو پسر یتیم

فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا

در شهر و بود و زیر آن گنجی از ایشان

وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ

و بود پدر ایشان نیکوکار پس خواست پروردگارتو

أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا

که برسند ایشان بجوانی خود و بر آورند

كَنْزَهُمَا

گنج خود را

تفسیر : اگر دیوار می افتاد ، مال مدفون پسرهای یتیم ظاهر می شد
و اشخاص بدنیت آنرا می ربودند ، پدر بچه ها مرد صالح بود . حق تعالی
بنابر رعایت نیکی او اراده فرمود که مال بچه ها محفوظ بماند من بحکم
او دیوار را راست کردم تا بچه ها به جوانی رسیده خزانه پدر خود را
بیابند ، گویند که در آن خزانه علاوه بر اموال يك تخته طلائی بود که
بر آن «محمد رسول الله» (صلی الله علیه وسلم) تحریر بود .

رَحْمَةً مِّنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي

از روی مهربانی از پروردگارتو و نکردم آنرا از حکم خود

ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ

این است سر آنچه نتوانستی

عَلَيْهِ صَبْرًا ط ۱۰ ع
(۱۶)

بروی شکیبائی

تفسیر : کاری که کردنش بحکم خدا (ج) ضرور باشد ، اجرت گرفتن بر آن از شان مقربین دور است .

تنبيه : آنچه راجع بنبوت و ولایت حضرت خضر (ع) در آغاز این قصه نوشته ایم مطالعه فرمائید . بعد ازین قصه ذوالقرنین بیان میشود . این هم از جمله آن سه چیز است که قریش به مشوره یهود از آن حضرت (ص) سوال کرده بودند . جواب در باب «روح» در سوره بنی اسرائیل گذشت ، قصه «اصحاب کهف» در همین سوره «کهف» تذکار یافته چیز سوم بعد ازین می آید .

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقَرْنَيْنِ ط

و میپرسند ترا از ذوالقرنین

قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا ط
(۱۷)

بگو خواهم خواند بر شما از حالوی خبری

إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ

(هر آئینه) ما دسترس دادیم او را در زمین و دادیم او را

مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا ط
(۱۸)

از هر چیز سبب

تفسیر : آن پادشاه را از این سبب ذوالقرنین میگویند که دردو سمت دنیا (مشرق و مغرب) سیاحت کرده بود . بعضی میگویند که این لقب از اسکندر رومی بود و در نزد بعضی لقب یک پادشاه خدا پرست و دیندار است که پیش از او گذشته است . حافظ ابن حجر در فتح الباری به وجوه و دلایل متعدد ، همین قول دوم را ترجیح داده است . از مجموعه روایات برمی آید که ذوالقرنین معاصر ابراهیم (ع) بود و از برکت دعای او حق تعالی بوی «سامان و وسایل خارق العاده عطا فرموده بود که به ذریعه آن وسایل بطرف مشرق و مغرب سفر کرد و به فتوحات محیر العقول نائل شد حضرت

خضر (ع) وزیر او بود - شاید از همین سبب قرآن قصه او را با قصه خضر (ع) یکجا بیان فرمود - شعرای قدیم عرب در اشعار خود نام «ذوالقرنین» را به تعظیم و احترام زیاد گرفته اند و به عرب بودن او فخر میکرده اند - ازین برمی آید که ذوالقرنین پیش از زمانهای تاریخی کدام پادشاه جلیل القدر عرب بود ، شاید اسکندر را هم در اثریک گونه مشابهت بوی «ذوالقرنین» گفته باشند - درین نزدیکی ها متخصصین آثار قدیمه سراغ سلطنت های متعدد عظیم الشان را از عربهای قدیم سامی هایافته اند که در کتب تواریخ بطور مفصل مسطور نیست حتی اسمای بعض سلاطین ممتاز و مشهور هم در کتب تاریخ یافت نمیشود ، مثلاً پادشاه «حمورابی» که (غالباً) در عصر حضرت ابراهیم (ع) زیست میکرد ، گویند که اولین مقنن دنیا بود و قوانین آن که بر مینار بابل کنده شده بدست آمده است - ترجمه آن در انگلیسی شایع شده از کتیبه های قدیمه عظمت عجیب و غریب او ثابت میشود - بهر حال «ذوالقرنین» یکی از جمله همین پادشاهان خواهد بود .

فَاتَّبَعَ سَبَبًا

پس افتاد در پی سببی

تفسیر : تهیه سفری را کرد .

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ

تا چون رسید به محل فرورفتن آفتاب

وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ

یافت آنرا که فرو میرود در دلدل گل ولای (یا گرم)

تفسیر : یعنی چنین به نظرش رسید ، طوریکه بنظر سیاحین بحر می آید که آفتاب از بین آب طلوع و باز در آن غروب میکند - حضرت شاه صاحب (رح) می نویسد «ذوالقرنین» شوق سیاحت پیدا کرد تا ببیند که دنیا به کدام حد آباد و مسکون شده است - پس در مغرب بجائی رسید که دلدل بود نه آدم از آن گذشته میتوانست و نه کشتی - آری منتهای ملک خدا را کسی دریافته نمی تواند .

وَوَجَدَهُمْ عِنْدَ هَٰؤُلَاءِ قَوْمًا

و یافت نزدیک آن قومی را گفتیم

يٰۤاَيُّهَا الْقَرْنَيْنِ اِنَّمَا اَنْتَ نَعْدِبُكَ

عذاب میکنی

یا

ای ذوالقرنین

وَ اِنَّمَا اَنْتَ تَتَّخِذُ فِيهِمْ حُسْنًا ﴿١٦﴾

میگیری در میان ایشان (روش) نیکوئی

و یا

تفسیر : ما «ذوالقرنین» را بر آن مردم برای اجرای هر دو کار قدرت دادیم چنانکه به هر پادشاه و هر حکمران اختیار نیک و بد داده میشود دلش که مردم آزاری نموده خود را بدنام میکند و یا راه عدل و انصاف و نیکی اختیار کرده ذکر خیر خود را باقی میگذارد و یا مطلب این است که آن مردم کافر بودند مابہ «ذوالقرنین» اختیار دادیم که اگر خواهد آنها را قتل کند و یا در ابتداء به اسلام دعوت دهد ذوالقرنین شق دوم را اختیار نمود .

قَالَ اَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعْدِبُكَ

عذاب خواهیم کرد اورا

پس

کسیکه ستم کرد

اما

گفت

ثُمَّ يَرْتَدُّ اِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُكَ عَذَابًا

پس باز گردانیده شود بسوی پروردگار خود پس عذاب کند اورا عذاب

تُكْرًا ﴿١٧﴾ وَ اَمَّا مَنْ اٰمَنَ وَعَمِلَ

سخت و کرد

ایمان آورد

آنکه

و اما

سخت

صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءٌ اِحْسَانًا وَ سَنَقُولُ

و خواهیم گفت

کار شایسته پس اورا است از حیث پاداش نیک

لَهُ مِنْ أَمْرِ نَايِسِرًا ط (۱۸)

اورا از حکم خود آسانی

اورا

تفسیر : در آخرت به مکافات و نیکوئی خواهد رسید و در دنیا بر او سختی نمیکنیم بلکه هر وقتیکه برای اجرای کار به او چیزی بگوئیم ، به سهولت و نرمی خواهیم گفت - واقعا پادشاهی که عادل باشد به همین راه می رود که بدان را به سزا رساند و بانیکان نرمی کند چنانکه ذوالقرنین همین روبه را اختیار کرد .

ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا (۱۹)

باز ابتادوری سمجی

تفسیر : از سفر مغربی فارغ شده به تهیه اسباب سفر مشرقی پرداخت در قرآن و حدیث تصریح نیست که این سفرهای ذوالقرنین برای فتوحات و ملک گیری بود . ممکن است که محض بطور سیر و نمیاحت بوده باشد - در اثنای سفر بران اقوام هم گذشت که تحت حکومت او درآمده بودند و بعضی اقوام او را یک پادشاه قوی پنداشته در مقابل ظالمان بحضور او دادخواهی و تظلم نموده باشند و ذوالقرنین باقوه فوق العاده خود دروازه جور و ظلم را مسدود نموده چنانکه در آینده قصه یاجوج و ماجوج می آید والله اعلم .

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا

تا چون رسد بمحل برآمدن آفتاب یافت آنرا

تَطَّلِعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُم

که می بر آمد بر قومیکه نساخته بودیم برای ایشان

مِّنْ دُونِهَا سِتْرًا (۲۰)

از پیش آفتاب پرده

تفسیر : به منتهای مشرق رسیده قومی را دید که اشعه آفتاب بدون ممانعت به آنها میرسید شاید این مردم وحشی بوده در جنگل زیست میکردند و رسم خانه آباد کردن و بر آن سقف ساختن در بین شان نبود چنانکه درین ایام هم بسیاری اقوام خانه بدوش وحشی بدان عادت ندارند .

كَذٰلِكَ ۙ وَقَدْ اَحَطْنَا بِمَا لَدٰى يٰۤهٗ خُبْرًا ۙ ﴿٩١﴾

واقعہ چنین است (و به تحقیق) احاطہ کردیم به آنچه نزد اوست از حیث علم

تفسیر : کیفیت سفر مشرق و مغرب ذوالقرنین در حقیقت چنین بود که بیان شده علم ما بروسائلیکه او داشت و حالاتیکه در آنجا به او پیش آمد محیط است - مؤرخین در این موضوع شاید سخنان دیگر گفته باشند لیکن حقیقت همین است که فرموده شد . بعضی مفسرین « کذلک » را باین مطلب گرفته اند که همان سلوکی را که ذوالقرنین با قوم مغربی نمود بعینه با مردم مشرقی اختیار کرد - والله اعلم .

ثُمَّ اتَّبَعْ سَبِيًّا ۙ ﴿٩٢﴾

باز افتاد در پی سببی

تفسیر : این سفر سوم را که غیر از مشرق و مغرب بعمل آمده مفسرین عموماً سفر سمت شمالی میگویند - قرآن و حدیث درین باره چیزی تصریح نکرده .

حَتّٰىۤ اِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ

تا چون رسید در میان دو کوه یافت

مِنْ دُوْنِهِمَا قَوْمًا لَّا يَكَادُ وْنَ

در پیش آن دو کوه قومیکه قریب نبودند

يَفْقَهُوْنَ قَوْلًا ۙ ﴿٩٣﴾

که بفهمند سخنی را

تفسیر : این مردم زبان ذوالقرنین و رفقای او را نمی فهمیدند ، گفتگوئی که نقل شده غالباً بوساطت ترجمانی بعمل آمده باشد که آن ترجمان

فردی از قوم وسطی بوده و به زبان هر دو طایفه چیزی بلدیت داشته .
 تنبیه : بین این قوم و ملک «یاجوج و ماجوج» چنان دوکوه حائل بود که
 بالا شدن بر آن ممکن نبود - البته در وسط هر دو کوه یک دره باز بود
 که «یاجوج و ماجوج» از آن هجوم می آوردند و این مردم را غارت کرده
 می رفتند .

قَالُوا يَا أَيُّهَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّا يَا جُوج

گفتند ای ذوالقرنین (هر آئینه) یاجوج

وَمَا جُوج مَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ

و ماجوج فساد کنندگانند در زمین

فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ

پس آیا مقرر کنیم برای تو مزدی بر اینکه

تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا ﴿٩٤﴾

بسازی میان ما و میان ایشان بندی

تفسیر : اسباب و وسایل غیرعادی و قوت و حشمت «ذوالقرنین» رادیده
 خیال کردند که شاید مصائب و شدائد ما را سدباب بنماید بنابراین بحضور
 او عرض کردند که «یاجوج و ماجوج» در ملک ما تباهی و بربادی وارد می آورند
 به اوطان ما هجوم آورده قتل و غارت مینمایند - اگر شما بین ما و آنها یک
 سد محکمی تعمیر نمائید که ذریعه حفاظت و مدافعت مآشود هر قدر پول
 بر آن خرج شود به تادیبه آن حاضریم شما بر ما حواله کرده حصول کنید.
 تنبیه : «یاجوج و ماجوج» کیستند ؟ در کدام ملک می باشند؟ سد (دیوار
 آهنی) تعمیر کرده ذوالقرنین کجاست ؟ سوالاتی است که مفسرین و
 مؤرخین راجع به آن اقوال مختلفه دارند - خیال من اینست (والله اعلم)
 که قوم «یاجوج و ماجوج» یک مخلوق بر زخی است در بین عوام الناس
 و جن و چنانکه «کعب احبار» فرموده «نووی» در فتاوی از جمهور علماء
 نقل کرده است سلسله نسب آنها از طرف پدر به آدم (ع) منتهی میشود
 مگر از طرف مادر به حوا نمیرسد گویا آنها با سایر انسانها محض در پدر
 شرکت دارند - جای تعجب نیست که (دجال کبیر) که «تمیم داری» او را
 در یک جزیره مقید دیده بود فردی از همین قوم باشد - وقتیکه حضرت
 مسیح (ع) (محض از بطن یک خاتون آدمی زاد (مریم صدیقه) بتوسط

نفسه ملكيه پيدا شده) بعد از فرود آمدن از آسمان دجال را قتل کند در آن وقت این قوم یا جوج و مأجوج بر دنیا خروج کنند و بالاخر از دعای حضرت مسیح (ع) بموت غیر معمولی بمیرند ، درین موقع دو سوال پیدا میشود : اول اینکه این قوم درین عصر کجاست . دوم اینکه دیوار آهنین ذوالقرنین کجا واقع است - بنابراین شخصی که اوصاف دیوار مذکور و خصائل قوم مزبور را که وجودشان از قرآن عظیم و احادیث رسول کریم ثابت است در نظر گیرد حتماً به خاطرش خطور میکند که آنچه علمای اسلام راجع به احوال بعضی اقوام و ممالک و دیوارها نگاشته اند چون تمام این اوصاف در آنها یافت نمی شود بناءً علیه این افکار هم صحیح معلوم نمی شود حال آنکه انکار احادیث صحیحه یا تاویلات بعیده نصوص خلاف دین می باشد ، باقی ماند این شبهه مخالفین که میگویند ما تمام کره زمین را از بروجر گردیدیم و هیچ درک آنرا نیافتیم - برای جواب همین شبهه مؤلفین ما کوشش کرده اند که موقع و نشان آنرا تعیین کنند و صحیح ترین جواب آن است که علامه «آلوسی بغدادی» داده است که «ما موقع آنرا نمیدانیم» و امکان دارد که بین ما و آن قوم بحر های کلان و وسیع حائل باشند و این دعوی که ما بر تمام بروجر احاطه کرده ایم واجب التسلیم نیست - عقلاً جائز است که مثلیکه پانصد سال پیش براعظم چهارم (امریکه) نشانی نداشت همانطور هنوز هم براعظم پنجم موجود باشد که در آنجا رسیده بتوانند تحقیق دیوار بزرگ بحر که بر ساحل شمال مشرقی «استرلیا» واقع است زیر نگرانی ساینس دان انگلیسی (داکتر سی - ایم - نیک) درین ایام جریان دارد ، و این دیوار بیش از هزار میل (۱۶۰۰) کیلومتر دراز و در بعضی مقام دوازده میل عرض و یک هزار فت بلندی دارد در آن مخلوق زیاد زیست می نماید - هیئت مؤظف تحقیقات يك ساله خود را درین نزدیکی تمام کرده است - اسرار عجیب و غریب بحر از آن منکشف میشود و انسان آنرا يك دنیای جدید محیر العقول میداند پس چطور میتوان دعوی نمود که ما در باب تمام مخلوق بروجر اکتشافات مکمل بدست آورده ایم - بهر حال مخبر صادق که صدق او بدلائل قطعیه ثابت است چون از آن دیوار و اوصاف آن خبر داد بر ما واجب است که تصدیق کنیم و آن واقعات را که حتماً بر رغم مشککین و منکرین ظهور میکند انتظار کشیم .

(ستبدی لك الايام ماكنت جاهلاً * وياتيك بالاخبار ما لم تزود
یعنی بزودی ظاهر گرداند بتو زمانه آنچه نمیدانی و می آرد بتو اخبار را
آنکه توشه و اجرتی بوی نداده .

قَالَ مَا مَكَّنِي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ

گفت آنچه دسترس داده است در آن پروردگار من بهتر است

فَاعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَلْجَعَلُ بَيْنَكُمْ

پس مدد کنید مرا بقوت بازو که بسازم میان شما

و بَيْنَهُمْ رَدْمًا ۙ (۹۵)

و میان ایشان دیواری محکم

تفسیر : مال و دولت وافر دارم مگر شما هم بادست و پای خود همراه ما محنت و زحمت بکشید .

أَتُونِي زُبْرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ

بیارید بمن تخته های آهن تا

إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ

وقتی که برابر ساخت میان دو کوه گفت

انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ

بدمید تا چون گردانید آنرا آتش گفت

أَتُونِي أَفْرَغَ عَلَيْهِ قِطْرًا ۙ (۹۶)

بیارید بمن (مس) نابریزم بر آن دیوار مس گداخته

تفسیر : اولاً تخته های بزرگ و ضخیم آهن را بالای یکدیگر گذاشت چون ارتفاع آن به قله هردو کوه رسید - مردم را حکم داد که بدور آهن آتش بزرگ افروخته آنرا خوب دم کنید آنگاه که آهن به کلی سرخ گردید مس را ذوب نموده از بالای ریختانند که به درزهای تخته های آهنی درآمده منجمد گشت و بدین وسیله مس و آهن باهم آمیخته مانند کوه استوار شد - شاید تمام این کارها ظاهراً بطریق خارق عادت انجام یافته باشد که آنرا باید کرامت ذوالقرنین دانست - و یا ممکن است که در آن عصر چنان آلات و اسباب موجود بود که امروز علم کس به آن نمیرسد .

فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ

پس نتوانستند که بالا روند بر آن

وَمَا اسْتَطَاعُوا لَكَ نَقْبًا ⑨۷

و نتوانستند آنرا سوراخ کردن

تفسیر : حق تعالی فعلاً به یاجوج و ماجوج قوت و قدرت نداده که از دیوار عبور کنند و یا آنرا ویران کرده باین طرف برآیند .

قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي ⑨۸

گفت این رحمتی است از پروردگار من پس چون بیاید

وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ ⑨۹

وعدۀ پروردگار من گرداند آنرا هموار و هست

وَعْدُ رَبِّي حَقًّا ⑩۰

وعدۀ پروردگار من راست

تفسیر : به فضل و رحمت خدا این سد استوار شد و تأمدت معین همینطور برپا میماند از احادیث صحیحہ معلوم میشود که بعد از نزول حضرت مسیح (ع) و قتل دجال وعدۀ برآمدن یاجوج و ماجوج به قریب قیامت است البته در آنوقت این مانع رفع میشود آنها دیوار راشکسته به چنان تعداد کثیر می برآیند که شمار آنها را بدون الله تعالی کس نمیداند دنیا از مقابله آنها عاجز می آید به حضرت مسیح (ع) حکم می شود که بندگان خاص مرا گرفته به کوه «طور» بروید - بالآخره حضرت مسیح (ع) به بارگاه احدیت دعا و تضرع میکند ، در نتیجه بر «یاجوج و ماجوج» يك وبای غیبی مسلط میگردد که یکدم همه هلاک میشوند - تفصیل مزید در کتب حدیث باب «امارات الساعة» ملاحظه شود .

وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ

و بگذاریم بعضی ایشانشان را آنروز که در آمیزند

فِي بَعْضٍ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ

در بعض دیگر و دمیده شود در صور

فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا ۙ وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ

پس جمع آریم ایشانرا همه و عرضه نمایم جہنم را

يَوْمَ مِئْذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرَضًا ۙ

در آن روز برای کافران پیش رو

تفسیر : یا جوج و مأجوج مانند امواج بحر ، هجوم شدید آورده به تعداد بیشمار می برآیند و یا مطلب این است که از شدت هول و اضطراب تمام مخلوق با یکدیگر مخلوط می شوند و جن و انس در بین یکدیگر داخل میگردند بعد از آن صور دمیده میشود سپس مخلوقات همه بحضور خدای تعالی در میدان حشر جمع کرده میشوند و دوزخ پیش چشم کفار می باشد . تخصیص کفار شاید از سببی باشد که دوزخ حقیقتاً بر ای آنها تیار کرده شده اما در دنیا به چشم های شان پرده افتاده بود اکنون آن پرده برداشته شد .

الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ

آنانکه بود چشم های ایشان در پرده

عَنْ ذِكْرِي وَ كَانُوا

از یاد من و

لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا ۙ

نمی توانستند شنیدن (سخن)

تفسیر : چشم عقل آنها درست و روشن نبود که نشانات قدرت رادیده یقین می آوردند و خدا را یاد می کردند - و درائر ضد و عناد سخن نمی شنیدند تا حقیقت رادرك می کردند .

أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا

آیا پنداشتند کافران که فرا گیرند

عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْ لِيَاءِ ط

بندگانم را به جز من انصار (معبودان)

تفسیر : آیامنکرین گمان میکنند که بندگان خاص مرا (یعنی مسیح ، عزیز ، روح القدس و فرشتگان را) پرستش کرده به حمایت خود آماده خواهند کرد ؟ «کلاسیکفرون بعبادتهم ویکنونون علیهم صدا» (هرگز نی! بلکه آنان از حرکات شما اظهار بیزاری خواهند کرد و در مقابل شما بطور مدعی ایستاده میشوند) .

إِنَّا آَعْتَدُ نَآَجَهَمَ لِلْكَفِرِينَ نَزْلًا ۝۱۳

(هر آئینه) مهیاساخته ایم دوزخ را برای کافران مهمانی

تفسیر : این فریب رامخورید که در آنجا از شما کسی باز خواست نخواهد کرد آری بشما مهمانی خواهیم داد - آتش دوزخ و عذابهای گوناگون . (اعاذنا الله منها) .

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِأَلَّا خُسْرٍ إِنَّ

بگو آیا خبردهیم شما را به آنانکه زیان مندترین مردم اند

أَعْمَالًا ط ۝۱۳ أَلَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ

از روی عمل (ایشان) آنانند که ضائع شده کوشش ایشان

فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ

در زندگانی دنیا و ایشان می پندارند

أَتَيْتَهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ①

که آنها خوب عمل میکنند

تفسیر : بروز قیامت بیشترین خساره مردمانی خواهند کشید که تمام جدوجهد شان محض برای دنیا بود و آخرت را به خیال نمی آوردند و ترقیات و کامیابی های مادی دنیا را معراج بزرگ می پنداشتند (کذا يفهم من الموضع) و یا مطلب آن است که کار های راکه در زندگی دنیوی نیکو پنداشته بعمل آورده بودند خواه حقیقتاً خوب بود و یا بد همه در اثر نحوست کفرشان در آنجا بیپوده ثابت شد و زحمت شان تمام برباد رفت .

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ

ایشان آنانند که کافر شدند به نشانه های

رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ

پروردگار خود و لقای او

تفسیر : یعنی نه نشانی های الله تعالی را پذیرفتند و نه فکر کردند که يك روز بحضور او تعالی حتماً حاضر میشوند .

فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ

پس برباد شد اعمال ایشان پس برپا نخواهیم ساخت برای ایشان

يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ زُنًا ②

روز قیامت وزنی (قدوی)

تفسیر : حسنات کافر ضایع و بی اعتبار است ، برای زندگی ابدی او هیچ به کار نمی آید اکنون محض کفریات و سیئات باقی ماند - بناءً علیه تنهها يك پله چطور وزن شود چه میزان برای معلوم کردن چیز های متقابل باشد و کفار در مقابل سیئات خود حسنات ندارند ، لهذا وزن آن بی معنی است .

ذَلِكَ جَزَاءُ وَّهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا

واقعہ چنین است جزای ایشان دوزخ است بسبب کفر ایشان

وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا ۝

و بسبب گرفتن ایشان آیات و پیغمبرانم را تمسخر

تفسیر : مسخره‌هاییکه میکردید اکنون مزه‌اش را بچشید .

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

(هر آئینه) آنانکه ایمان آوردند و کردند کارهای نیک

كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا ۝

هست برای ایشان جنتهای فردوس مهمانی

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا ۝

جاوید باشند در آن نخواهند از آنجا برگشتن

تفسیر : ازین زندگی ابدی دلتنگ نمی‌شوند - چه‌هرآن نعمت‌های تازه به‌تازه خواهند یافت - گاهی خواهش نمیکنند که‌مارا ازین مقام نقل بدهید .

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدادًا لَكَلِمَتِ

بگو اگر باشد بحر سیاهی برای (نوشتن) سخنان

رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ

پروردگار من هر آئینه فانی‌شود بحر پیش‌از آنکه ختم شود

كَلِمَاتُ

کلمات

رَبِّي

پروردگار من

وَلَوْ

و اگر چه

جِئْنَا

بیاییم

بِمِثْلِهِ مَدَدًا ۱۰۹

مدد

بمانند آن بحر

تفسیر : قریش به اشاره یهود در باب روح واصحاب کهف وذوالقرنین پرسیده بودند درابتدای این سوره قصه «اصحاب کهف» ودر آخر واقعه ذوالقرنین را تا جائیکه با موضوع قرآن تعلق داشت بیان فرمود وراجع به روح در سوره بنی اسرائیل ارشاد شد «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» اکنون در خاتمه سوره خاطر نشان میکند که سخنان علم و حکمت خدای تعالی بیحد و حساب است - سخنانیکه مطابق ظرف واستعداد و حسب ضرورت شما گفته شده از معلومات حق تعالی مانند يك قطرة از بحر هم نیست فرضاً اگر آب تمام بحر سیاهی بگردد که به آن به تحریر سخنان خدا (ج) پردازید سپس آنرا دوچند ویاسه چند بسازید. بحر ختم میشود لیکن سخنان خدا (ج) به پایان نمیرسد .

(دقت تمام گشت و بیایان رسید عمر * ماهم چنان در اول وصف تو مانده ایم)

ازین مثال باید بفهمید که خواه به ذریعه قرآن خواه به واسطه دیگر کتب آسمانی هر قدر علم وسیع به بزرگترین مقدار به کسی داده شود، در مقابل علم الهی (ج) نهایت قلیل است - اگر چه در ذات خود کثیر گفته شود .

قُلْ إِنِّي أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ

مثل شما

بَشَرٌ

بشرم

أَنَا

که من

إِنِّي

جز این نیست

قُلْ

بگو

يُوحَىٰ إِلَىٰ أَنبِيَاءٍ إِلَهُكُمْ إِلَهُ

معبودی است

معبود شما

أَنبِيَاءٍ

که

إِلَىٰ

بسوی من

يُوحَىٰ

وحی فرستاده میشود

وَأَجِدُكُمْ فَهِنَّ كَانَتْ يَرْجُوا

امید دارد

فَهِنَّ

پس هر کسیکه

وَأَجِدُكُمْ

یگانه و بس

لِقَاءَ

لقای

رَبِّهِ

پروردگار خود را

فَلْيَعْمَلْ

پس باید بکند

عَمَلًا

کار

صَالِحًا

پسندیده

وَ

و

لَا يُشْرِكْ

شريك نسازد

بِعِبَادَةٍ

در عبادت

رَبِّهِ أَحَدًا ۱۲ ع (۱۱۰)

کسی را

پروردگار خود

تفسیر : من نیز مانند شما بشرم و خدا نیستم که خود به خود تمام علوم و کمالات بمن حاصل باشد ، آری الله تعالی علوم حقه و معارف قدسیه را بسوی من وحی میکند که از آن جمله علم توحید است که اصل اصول می باشد و من بسوی آن ، همه را

دعوت میکنم - پس هر کسی که شوق ملاقات خدا را دارد

و یا از حاضر شدن بحضور الله تعالی میترسد، برو

لازم است که موافق شریعت کارهای نیک کند

و در بندگی **وحده لا شریک** هیچکس را ظاهراً

و باطناً به هیچ درجه شریک و انباز نگرداند

یعنی مانند **شرك جلی** از **شرك**

خفی هم که ریا و غیره است

خود داری نماید زیرا

عبادتیکه شرکت غیر الله

در آن باشد بر روی عابد زده میشود

«اللهم اعدنا من شرور انفسنا»

در این آیت اشاره

نمود که علم نبی نیز متناهی

و عطائی میباشد - مثل علم خداوندی

ذاتی و غیر متناهی نیست.

تمت سورة الكهف بفضل الله تعالی ومنه

ولله الحمد اولاً و آخراً .